



دربارهٔ مناظرهٔ عرب و عجم و اسدی طوسی

پدیدآورنده (ها) : امیدسالار، محمود

میان رشته ای :: نشریه مطالعات ایرانی اسلامی :: بهار ۱۳۹۸ - شماره ۱۰

صفحات : از ۲۳ تا ۶۲

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1868484>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۴/۰۹/۲۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائهٔ مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- دربارهٔ بیتی از گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی (رابطهٔ نیکی و گنج)
- اسدی طوسی (مروری بر تحقیق و پژوهش دربارهٔ اسدی طوسی در اروپا)
- مطالعهٔ تطبیقی ادیسهٔ هومر و گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی
- تحلیل و بررسی نظریهٔ فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی دربارهٔ تصوّر و تصدیق
- تحلیل و نقد شرح خواجه نصیرالدین طوسی بر واژهٔ «نیل» دربارهٔ لذت در کتاب اشارات و تنبیهات ابن سینا
- رد انتساب عجایب‌الدنیا به ابوالموید بلخی برحسب مقایسهٔ این اثر و عجایب مندرج در گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی
- بررسی تطبیقی «گرشاسب» در منظومه‌ی اسدی طوسی و «اودیسه»ی هومر
- بررسی اسطوره جمشید در گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی و «جام جمشیدی» عبد یبیگ شیرازی در تطبیق با نگاره‌های جمشید در شاهنامه بایسنقری
- بررسی روایت و تصویرگری در گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی
- ماهیت و جایگاه انواع اعتماد اجتماعی در گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی

دربارهٔ مناظرهٔ عرب و عجم و اسدی طوسی

محمود امیدسالار*

ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی صاحب کتاب گرشاسپنامه که در سال ۴۵۸ ق سروده شده، علاوه بر شاعری و داستانسرایی، در علم لغت و هنر خطاطی نیز دست داشته است. اقدم لغت‌نامه‌های فارسی، یعنی لغت فرس که توسط یکی از شاگردان او جمع‌آوری گشت، بر اساس یادداشت‌هایی که او فراهم آورده بوده تنظیم شده است.^۱ چنانکه اقدم نسخ خطی تاریخ دار فارسی، یعنی نسخهٔ الابنیه عن حقائق الادویه مورخ ۴۴۷ ق نیز به خط زیبای اوست. این نسخه به صورت عکسی چاپ شده است.^۲ درین که نام اسدی علی، نام پدرش احمد، نسبتش اسدی، و موطن اصلیش طوس بوده حرفی نیست؛ زیرا در ترقیمهٔ الابنیه عن حقایق الادویه خود را "علی بن احمد الاسدی الطوسی الشاعر" خوانده است.^۳

بنا بر تحقیقات استاد خالقی مطلق، اسدی در حدود سال ۳۹۰ ق در طوس متولد شده و ایام جوانی را در همان شهر گذرانده است. از محل اقامت او در دهه‌های دوم و سوم قرن پنجم اطلاعی در دست نیست، اما ممکن است در دههٔ سوم این قرن ساکن گنجه بوده باشد. ظاهراً دههٔ چهارم و پنجم را در طارم در دربار ابونصر جستان به شاعری

* دانشگاه کالیفرنیا، ارواین.

۱. مجتبیائی و صادقی ۱۳۶۵، صص ۴-۵ مقدمه.

۲. نگاه کنید به ابومنصور موفق بن علی الهروی ۱۳۸۸.

۳. همان، ص ۴۳۸.

گذراننده و در همانجا، در سال ۴۴۷ ق^۱ الابنیه عن حقائق الادویه را کتابت کرده است. بعد از آن به نخجوان رفته و دهه ششم قرن چهارم را در آن سامان گذرانده و کتاب گرشاسپنامه را نیز در سال ۴۵۸ ق^۲ در همانجا به نام ابودلف، فرمانفرمای نخجوان، نظم داده است. سپس در دهه هفتم قرن چهارم به خدمت منوچهر، از حکمرانان شدادی شهرآنی رفته و در سال ۴۶۵ ق^۳ یا چند سالی پس از آن در محل نامعلومی درگذشته است.^۱ برخی از صاحب نظران مستشرقین و جزآنان، به وجود دو اسدی معتقدند.^۲ اخیراً نیز استاد فتح الله مجتبائی در مقاله ممتعی خلاصه آرای این فضلا را به دست داده است. خود ایشان نیز برین عقیده اند که یک اسدی پدر داریم و یک اسدی پسر. اسدی پدر شاعری بوده است موسوم به احمد بن منصور که در قرن چهارم هجری به دربار شهریار بن شروین دوم منتسب بوده و این امیر و برادرش، امیر رستم بن شروین، را مدح کرده است. اسدی پدر در اواخر قرن چهارم هجری از طبرستان به نیشابور می رود و به دستگاه آل میکال می پیوندد. مناظره "عرب و عجم" که در آن ابوجعفر محمد بن عبدالله میکالی مدح شده است، ساخته اسدی پدر است که در آخرین دهه قرن چهارم به دربار ایلک خان شمس الدوله نصر بن علی می پیوندد و دو مناظره دیگر، یعنی مناظرات "شب و روز" و "مسلم و مغ" را در همان جا می سازد و در آنها برادر پادشاه، یعنی ابونصر احمد بن علی را که به قراخان ملقب بوده مدح می کند. بنابراین به نظر استاد مجتبائی، چهار مناظره "آسمان و زمین، عرب و عجم، شب و روز، و مسلم و مغ" ساخته احمد بن منصور اسدی، پدر صاحب گرشاسپنامه، یعنی علی بن احمد اسدی طوسی است.^۳ استاد مجتبائی افزوده اند که چون کنیه علی بن احمد اسدی، یعنی مؤلف

۱. خالقی مطلق زمستان ۱۳۵۶، اسدی ۱، ص ۶۷۱.

۲. نگاه کنید به محمدی خراسانی ۱۳۸۹.

۳. مجتبائی زمستان ۱۳۸۹، ص ۲۳. مرحوم علامه همایی هم از دو اسدی یاد کرده می نویسند: "میان محققین ادب دو نفر بنام اسدی معروف است که یکی را اسدی بزرگ یا پدر و دیگری را اسدی کوچک یا پسر می نامند. ... اسدی بزرگ یا پدر، ابونصر احمد بن منصور صاحب قصاید مناظره (مناظره شب و روز، مناظره مغ و مسلم، مناظره کمان و نیزه، مناظره زمین و آسمان) [است] ... و مرتبه شاعری او را میان مرتبه عنصری و فرخی تشخیص داده اند و در زمان سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ ق) یعنی در خلال سنوات میان ۴۲۱ و ۴۳۲ ق وفات یافته است و این که می گویند اسدی استاد فردوسی بوده

گرشاسپنامه به خط خودش در ترقیمهٔ الابنیه "ابومنصور" ذکر شده، و چون در نسخهٔ گرشاسپنامهٔ کتابخانهٔ گوتا، و نیز در کشف الظنون کنیهٔ او را "ابوالحسن" ذکر کرده‌اند، ممکن است که "ابوالحسن" کنیهٔ اسدی پدر باشد.^۱

در این مورد لازم به توضیح است که دستنویسی که در کتابخانهٔ گوتا موجود است و در آن کنیهٔ اسدی "ابوالحسن" ذکر شده، فی الواقع نسخهٔ گرشاسپنامه نیست بلکه بخشی از مجموعه‌ای است با عنوان بحر الدرر. من کپی دیجیتالی اوراقی که گزیدهٔ گرشاسپنامه پنداشته شده‌اند پیش رو دارم، و دوستان دانشمند آقایان پژمان فیروزبخش و ارحام مرادی هم نسخه را در محل کتابخانه بررسی کرده‌اند، و ما به اتفاق آراء معتقدیم که ۴۶ بیت سه صفحهٔ اول این بخش از کتاب در بحر متقارب است و از این ۴۶ بیت هفت بیت که بعد از عنوانی که در وسط صفحه نوشته شده و نصّ آن "کتاب گرشاسب نامه [با مرکب سرخ] از گفتار سید الشعرا ابوالحسن علی بن احمد الاسدی الطوسی [با مرکب سیاه]" است، فی الواقع از گرشاسپنامه گرفته شده‌اند (تصویر ۱). در دو صفحهٔ بعدی هم ۳۹ بیت در بحر متقارب سروده شده‌اند اما به گرشاسپنامه ربطی ندارند و ممکن است که بعضی از آنها سرودهٔ مؤلف این مجموعه باشند (نک: تصاویر ۲ و ۳).^۲

→ است، در صورتی که مقرون به حقیقت باشد، شاید با همین اسدی تطبیق شود اگرچه در این عقیده هم جای تأمل است. "سپس اضافه می‌کنند که اسدی کوچک یا اسدی پسر علی بن احمد طوسی به سبک فردوسی شعر ساخته و گرشاسپنامه ساخته اوست (همایی ۱۳۷۵، صص ۱۴۸ - ۱۴۹). درین مورد علامه فروزانفر هم احتمال وجود دو اسدی را ذکر کرده‌اند (فروزانفر ۱۳۵۸، ص ۴۵۵). منابع مربوط به محققینی که به وجود دو اسدی معتقد بوده‌اند را استاد مجتبائی به دست داده‌اند (مجتبائی زمستان ۱۳۸۹).

۱. مجتبائی زمستان ۱۳۸۹، ص ۲۳.

۲. چون به کلّ نسخه دسترسی ندارم بیش از این درین مورد نمی‌توانم اظهار عقیده کنم. آنچه خوانندگان محترم باید به خاطر داشته باشند این است که کتابخانهٔ گوتا نسخه‌ای از گرشاسپنامه ندارد، بلکه آنچه دارد منتخباتی است که در بحر الدرر نقل شده، آن هم نه چنان که پرفسور دوبلو در فهرست نسخ فارسی ذکر کرده است. یعنی، اگر فقیر درست فهمیده باشد، طرز بیان ایشان به طوری است که انگار ۴۰ ورق از اوراق بحر الدرر به منتخبات گرشاسپنامه اختصاص دارد:

"Extracts: Gotha 40 fol. 11b sqq. (Bahr al-durar)" (De Blois 1992, p. 87).

اما واقعیت این است که فقط هفت بیت از ابیاتی که بعد از ذکر نام گرشاسپنامه اسدی نقل شده‌اند

اما بقیهٔ اییات این بخش کتاب که منتخبی از گرشاسپنامه پنداشته شده است، اصلاً در بحر هزج مسدّس مقصور (یا محذوف) یعنی همان بحری که ویس و رامین در آن سروده شده (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) هستند و مطلقاً به گرشاسپنامه ربطی ندارند (نک: تصاویر ۴، ۵). در هر حال هفت بیتی که از گرشاسپنامه درین نسخه نقل شده‌اند، با ذکر محل بیت در چاپ مرحوم یغمائی نقل می‌کنم:

سپاس از خداوند هر دو سرای	که از کاف و نون کرد گیتی پپای
یکی کش نه آ ز و نه انباز بود	نش انجام باشد نش آغاز بود
تن زنده را در جهان جای ازوست	سر چرخ گردنده بر پای ازوست
از آن پیش کاورد گیتی پدید	همه هرچ بدخواست دانست و دید
ز گردون شتاب وز هامون درنگ	ز دریا بخار و ز خورشید رنگ
وی آورد نیک و بد و خوب و زشت	روان داد و تن کرد و روزی سرشت
چه تاری و روشن چه بالا و پست	نشانت برهستیش هرچ هست ^۱

بعد از سه صفحهٔ اول این بخش که ایاتشان در بحر متقارب است، به صفحاتی می‌رسیم که شامل ایاتی در بحر هزج مسدّس مقصور (یا محذوف) هستند و مضمون آنها اندر زو حکم است. این بخش با بیت:

به داد آن قوم، فخر روزگارند که از مردم خطاها در گذارند
و به بیت:

ندارد فرق پیش مرد بیدار ز فرمان پدر فرمان دادار
ختم می‌شود.

رسم الخط و جدول بندی نسخهٔ بحر الدردر کتابخانهٔ گوتا چنین می‌نماید که این دستنویس پرداخته از حدود قرن هشتم باشد. بنابراین ذکر کنیهٔ "ابوالحسن" در مورد اسدی درین نسخه قابل توجه است و چون می‌دانیم که کنیهٔ صاحب گرشاسپنامه قطعاً

از آن کتابند و بقیهٔ این اوراق شامل ایاتی هستند که اصلاً در بحر متقارب هم نیستند تا چه رسد به این که از گرشاسپنامه باشند.

۱. اسدی ۱۳۱۷، ص ۱، ابیات ۱-۶، ۸.

"ابومنصور" بوده، زیرا به خط خودش این کنیه را در ترقیمة الابنیه عن حقائق الادویه ذکر کرده است، حدس استاد مجتبائی در مورد این که ابوالحسن کنیهٔ پدر اسدی معروف - یا شاید اسدی دیگری - بوده باشد، نامعقول نیست. اما این که این دو اسدی حتماً پسر و پدر بوده باشند، با این که بعید نیست، مسلم هم نیست زیرا نسبت "اسدی" و اسامی "علی، احمد، منصور" و کنیه‌های "ابومنصور و ابوالحسن" کمیاب نیستند و چنانکه مرحوم فروزانفر نوشته‌اند، ممکن است ریشه در ولاء داشته باشند.^۱ فی الواقع صاحب الانساب نیز از چندین نفر که به "اسدی" شهرت داشته‌اند یاد کرده است.^۲ از این گذشته در ادب فارسی هم نام و نشان برخی از شعرائی را که نسبت اسدی دارند، می‌دانیم. مثلاً مطلعیم که یک داستان حماسی متأخری در ذکر لشکرکشی حضرت سلیمان (ع) به ایران و جنگ با رستم و تکرار قضایای مربوط به جنگهای رستم با فرزنداناش به ناشناس، موجود است که شاعری اسدی نام آن را در حدود سال ۸۰۹ ق نظم کرده است.^۳ نام یک اسدی اصفهانی هم که به هندوستان مهاجرت می‌کند و از همدان نصیرای همدانی بوده است، در برخی از منابع ادبی آمده است.^۴ بنابراین، پدر و پسر بودن این دو اسدی، اگرچه غیر ممکن نیست، قطعی هم نیست. اما این که استاد مجتبائی، به پیروی از تولدکه و برخی دیگر از علمای بزرگ شرقی و غربی که اسدی را خواهرزادهٔ فردوسی دانسته‌اند، نوشته‌اند که "به هیچ دلیل خویشاوندی این دو [یعنی اسدی و فردوسی] را نمی‌توان مردود دانست"^۵ به نظر فقیر محل تأمل است؛ زیرا اگر اسدی با فردوسی خویشاوندی داشت، با توجه به معروفیت و محبوبیت فردوسی در قرون پنجم و ششم که در اشعار ازرقی و امیرمعزی و دیگران منعکس شده است، حتماً در گرشاسپنامه فصل مبسوطی در باب خویشاوندی خودش با فردوسی ذکر می‌کرد. بنابراین، اسدی یکی باشد یا دو تا، خویشاوندی صاحب گرشاسپنامه با فردوسی بسیار

۱. فروزانفر ۱۳۵۸، ص ۴۳۹.

۲. السمعانی ۱۴۰۸، ج ۱، صص ۱۳۸-۱۴۱.

۳. رک: قائمی ۱۳۹۱.

۴. خیامپور ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۵۸.

۵. مجتبائی زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۰، زیرنویس ۶.

بسیار بعید است، و امیدوارم که استاد مجتبائی اختلاف نظر فقیر را برجسارت حمل نفرماید؛ زیرا این طلبه همیشه خوشه چین خرمن فضل آن استاد بوده و هست.

موضوع اصلی سخن ما در این مختصر بررسی متن مناظره "عرب و عجم" منسوب به اسدی است در رابطه با مذهب او و نیز افزودن برخی اضافات بر توضیحاتی که استاد دکتر خالقی مطلق در شرحی که در مقاله نفیس خودشان در مورد مناظرات اسدی منتشر فرموده‌اند.

در منابعی که مناظرات اسدی را ذکر کرده‌اند، چهار مناظره از او دانسته شده، به جز در یک منبع که تعداد این مناظرات را پنج نوشته و متن هر پنج مناظره را نیز آورده است.^۱ این منبع واحد جنگی است که دقائق الاشعار نامیده می‌شود و نسخه خطی منحصر به فرد آن با شماره Ms. Elliott 37 در کتابخانه بادلین آکسفورد نگهداری می‌شود. عناوین مناظرات اسدی در دقائق الاشعار از این قرار است:

۱. رمح و قوس اسدی راست (۲۲۲ رو - ۲۲۲ پشت)
۲. آسمان و زمین همو گوید (۲۳۰ رو - ۲۳۱ پشت)
۳. مناظره مسلمان و گبر اندر قبله هموراست (۲۳۱ پشت - ۲۳۳ رو)
۴. مناظره با عرب کند بفضل عجم (۲۳۳ رو - ۲۳۴ پشت)
۵. هموراست مناظره شب و روز (۲۳۶ رو - ۲۳۶ پشت)

چون این نسخه، تنها منبعی است که "مناظره عرب و عجم" در آن نقل شده، وصف آن را از فهرست نسخ خطی کتابخانه بادلین آکسفورد به خلاصه ذکر می‌کنم.^۲ البته لازم است یادآور شوم که اول بار هرمان اته این نسخه را معرفی^۳ و متن فارسی و ترجمه آلمانی سه تا از مناظرات اسدی را، یعنی مناظرات "شب و روز"، "رمح و قوس"، و "آسمان و زمین" را منتشر کرد.^۴

۱. خالقی زمستان ۱۳۵۶، ص ۶۴۶؛ Abdullaeva 2009, pp. 74-75 و Abdullaeva 2012, p. 249

2. Ethé and Sachau 1889, pp. 819- 824 1333 ذیل فقرة

3. Ethé 1882, pp. 48-135.

۴. Ethé 1882, pp. 48-135 متن و ترجمه مناظرات درصص ۷۶-۱۱۸.

و اما دقائق الاشعار جنگی است از شعرهای فارسی که ظاهراً توسط شخصی به نام "عبدالوهاب" گرد آورده شده و این شخص را به حدس میر عبدالوهاب دولت آبادی، از ادبای قرن یازدهم دانسته اند.^۱ عنوان دقائق الاشعار در هیچ کجای متن اثر نیامده بلکه به خط شرقشناس انگلیسی گور اوزلی^۲ در داخل جلد کتاب با حروف فارسی نوشته شده است. بنابراین معلوم نیست که آیا می توان دقائق الاشعار را عنوان اصلی این مجموعه دانست، یا باید فرض کرد که این عنوان را خود اوزلی بر آن نهاده است، یا مثلاً از شخصی که نسخه را از او ابتیاع کرده بوده شنیده و در داخل جلد کتاب ضبط کرده است.

متن این دستنویس بدون هیچ مقدمه‌یی، با فهرست کتاب آغاز می شود که ابواب آن را سی باب معین کرده است. اما تنها هجده باب از سی بابی که در فهرست ذکر شده اند در اصل نسخه موجود است و دیگر ابواب آن از دست رفته اند. در صورت فعلی، این نسخه ۲۷۵ ورق دارد و فهرست ابواب آن (ورق ۱ رو) به قرار زیر است:

باب اول در توحید باری عز و علا (ورق ۱ پشت).^۳

باب دوم اندر نعت خاتم الانبیاء علیه السلام (ورق ۱۱ رو)

باب سیوم اندر حکمت و موعظت (ورق ۱۷ پشت)

باب چهارم اندر قسمیات (ورق ۳۸ پشت)

باب پنجم اندر تسمیطات (ورق ۵۹ رو)

باب ششم اندر توشیحات و مصنوعات (ورق ۷۵ رو)

باب هفتم اندر ترجیعات و بهاریات (ورق ۸۷ پشت)

باب هشتم اندر اشعار جزل و قوافی مغلق^۴ (ورق ۹۸ رو)

→ یکی دیگر از مناظراتی که از این جنگ در مقالهٔ آنه نقل و ترجمه شده است، مناظرهٔ "نی و آهن" است که از اسدی نیست و به کار ما مربوط نمی شود (Ethé 1882, pp. 118 - 122).

1. Ethé and Sachau 1889, p. 819.

2. Sir Gore Ouseley 1770 - 1844.

۳. در کاتالوگ بادلیان عبارت "عز و علا" را اشتباهاً "عز و جل" خوانده اند (ص ۸۱۹).

۴. در کاتالوگ بادلیان این کلمه را "معلق" چاپ کرده اند.

- باب نهم اندر تشبیه اوصاف ملون (ورق ۹۲)^۱
- باب دهم اندر جمع و مقیم و مسلسل و غیر مسلسل (این باب از نسخه افتاده است)
- باب یازدهم اندر اشعار مردّف از هرنوع (ورق ۱۱۳ رو)
- باب دوازدهم اندر سوال و جواب از چند نوع (ورق ۱۸۰ رو)
- باب سیزدهم در مکررات و تجنیسات (ورق ۱۸۹ پشت)
- باب چهاردهم اندر قوافی مکرر و ذوقافیتین (ورق ۱۹۴ رو)
- باب پانزدهم اندر صنعت مرّصع و مصرّع (ورق ۲۰۶ رو)
- باب شانزدهم اندر ملتّمعات و مترجمات (ورق ۲۱۱ رو)
- باب هفدهم اندر صنعت مربع و ملّون (ورق ۲۱۷ رو)
- باب هجدهم اندر اشعار مناظره (ورق ۲۲۱ رو)
- باب نوزدهم اندر اشعار لزومات (از این باب الی باب سی ام از نسخه افتاده است)
- باب بیستم اندر صفت حذف الف
- باب بیست و یکم اندر اشعار منقط و بی نقط و رّقطاء^۲
- باب بیست و دویم اندر صفت حروف مفرده
- باب بیست و سیوم اندر اشعار مشجرو مصوّر و مقلوبات و رد العجز علی الصدر
- باب بیست و چهارم اندر اشعار تهانی عیدین^۳
- باب بیست و پنجم اندر اشعار مراثی از هرنوع
- باب بیست و ششم اندر معما و لغزو ملتّمسات و مطایبات
- باب بیست و هفتم اندر هزلیات و اهاجی

۱. عنوان این باب در ورق ۹۲ نسخه "باب نهم اندر تشبیهات و اوصاف المتلون" نوشته شده و فهرست نویسان این نکته را در کاتالوگ بادلیان متذکر شده اند.

۲. نام صنعتی است در شعر که توالی حروف تمام کلمات ابیات به طوری باشد که یک حرف منقوط و یک حرف بی نقطه متوالیاً بیایند مانند این بیت: "شد قدّ تو چون صنوبر باغ + برخدّ تو زلف چون پرزاغ" (به نقل از لغت نامهٔ دهخدا، ذیل رقطاء).

۳. دنبالهٔ فهرست، یعنی از باب بیست و پنجم به صورت مورّب در حاشیهٔ دست چپ صفحه نوشته شده.

باب بیست و هشتم اندر مقطعات از هر نوع

باب بیست و نهم اندر غزلیات

باب سی ام اندر لغت فرس و مدخل نجوم و تعبیر منظوم

در خاتمهٔ فهرست حاشیهٔ ورق ۱ رو آمده است که "بیست و چهار باب دیگر فهرست رباعیات به جای خود نموده شود انشاء الله و تعالی." اما این بخش رباعیات هم از نسخه افتاده و در آن موجود نیست.

این مجموعه با قصیدهٔ نونیهٔ اثیرالدین اخسیکتی (قرن ششم) به مطلع:

جهان را هم جهان‌بانیست پیدا بین و پنهان دان

که زیر حقهٔ نیلی پدید آورد چار ارکان^۱

آغاز می‌شود و در ورق ۲۷۵ با غزلی به مطلع:

شبی خیال رخت را بخواب می‌جستم ز جام لعل تو خود [؟] را خراب می‌جستم
و با مقطع:

اگرچه از می‌عشق تو مست بودم خود بیاد لعل تو جام شراب می‌جستم
تمام می‌شود.

به غیر از ابواب ۱۹ تا ۳۰ و بخش مربوط به رباعیات که گفتیم از نسخه سقط شده، افتادگی‌های دیگری هم در آن مشاهده می‌شود که برخی از آنها را اته و زائوا به دست داده‌اند (مثلاً بخش‌هایی از ابواب ششم، هفتم، هشتم، نهم و تمام باب دهم). جای برخی از عناوین نسخه سفید مانده است (مثلاً در اوراق ۲ رو، ۱۸۳ پشت، ۱۸۵ پشت) و در برخی صفحات هم بخشی از کل صفحه را سفید گذاشته‌اند (ورق ۲ پشت). از این گذشته، ترتیب اوراق نسخه در مواضع متعددی به هم ریخته اما چون کیفیت نسخهٔ دیجیتالی، که به لطف آقایان دکتر افشین وفائی، ارحام مرادی، و پژمان فیروزبخش به دستم رسیده است، بسیار بد است، در بسیاری از مواضع ورق‌شمارها را نمی‌توان خواند و بدین علت

۱. متن این قصیده در دیوان اثیر در صفحات ۲۳۶-۲۴۰ و شرح آن در مقدمه همان دیوان در صفحات نود و هشت - صد و هشت آمده است (نگاه کنید به اثیرالدین اخسیکتی (۱۳۳۷).

قادر نیستیم که با قطعیت مواضعی را که اوراق نسخه جا به جا شده است مشخص کنیم. برخی از شعرائی که ابیاتشان در این نسخه ذکر شده است عبارتند از: اثیرالدین اخسیکتی (قرن ۶)، انوری (قرن ۶)، استاد الشعرا علی فتحی که قطعاً منظور علی بن محمد الفتاحی الغزنوی است که ذکرش در باب یازدهم شعراء آل سلجوق بعد از عهد معزّی و سنجری آمده و از سرایندگان قرن ششم هجری است،^۱ ناصر خسرو (قرن ۵)، عبدالرافع (شاید عبدالرافع هروی قرن ۶)، سنائی (قرن ۵ و ۶)، سعدی (قرن ۷)، عبدالقادر نائینی (از معاصرین سعدی قرن ۷)، کمال الدین اسماعیل اصفهانی (قرن ۷)، سید حسن غزنوی (قرن ۶)، ظهیرالدین فاریابی (قرن ۶)، و تعدادی دیگر از معارف شعرای قرن هفتم و قبل از آن.^۲ چون از هیچ یک از شعرای بعد از قرن هفتم درین جنگ چیزی نقل نشده، تاریخ تألیف آن را مؤخر بر قرن هشتم هجری نمی‌دانند (خالقی مطلق زمستان ۱۳۵۶، ص ۶۴۶). لازم به ذکر است که نسخهٔ دقائق الاشعار بادلیان تاریخ کتابت ندارد اما از نستعلیق پخته‌یی که در کتابت آن به کار رفته و از دیگر خصوصیاتش می‌توان گفت که این دستنویس استنساخی است که شاید در حدود قرن دهم یا بعد از آن از نسخه‌یی از دقائق الاشعار صورت گرفته و معلوم نیست که به چند واسطه به متن اصلی، که به حدس صائب استاد خالقی احتمالاً از قرن هشتم بوده است، می‌رسد.^۳

۱. عوفی ۱۹۰۳، صص ۴۱۳-۴۱۴. از این شاعر قصیده‌ای به مطلع "ای ذات تواز آفت و از [عیب می‌آ] در لباب الالباب آمده که مصراع ثانی ابیات یکم الی چهارم آن در نسخی که برای تصحیح لباب الالباب مورد مقابله بوده‌اند، موجود نبوده و مرحوم براون جای این مصاریع را خالی گذاشته است. چون عوفی متذکر شده است که از فتحی غزنوی "یک قصیده که در توحید صانع گفته است بیش مطالعه نیفتاده است" و از آن هم فقط ابیات برگزیده را نقل کرده، صورت کامل ابیات ۱ تا ۵ شعر فتحی را که در لباب الالباب نیست، چنان که درین جنگ آمده نقل می‌کنم:

ای ذات تواز آفت وز عیب می‌آ	احسان توزیب که کند عود مطراً
از قدرت تو لاله بزد درقهٔ یاقوت	وز حکمت تو بید کشد خنجر مینا
از خاک نماند [ظ: نماید] اکرم تو گل سوری	وز آب دهد رحمت تو عنبر سارا
تابنده بفرمان تو شد چشمهٔ خورشید	گردنده بتقدیر تو شد گنبد خضرا
از صخرهٔ هامون تو کنی لالهٔ احمر	وز قطرهٔ باران تو کنی لؤلؤ بیضا

در لباب الالباب دو بیت آخر پس و پیش شده‌اند.

2. Ethé and Sachau 1889, pp. 820 - 824.

۳. جناب استاد خالقی در زیرنویسی متذکر شده‌اند که "قرار است این مجموعه با تصحیح انتقادی

مطلب ما در این مختصر بررسی متن مناظره "عرب و عجم" در دقائق الاشعار است در رابطه با آنچه از اسدی صاحب گرشاسپنامه می دانیم، اما پیش از ورود در اصل مطلب باید یادآور شوم که چون کیفیت عکسی که من از دقائق الاشعار در اختیار دارم بسیار بد است، متن مناظره را از روی عکس تمیزی که در مقاله خانم دکتر عبدالله ایوا منتشر شده است به این مقاله ضمیمه می کنم تا در اختیار علاقه مندان باشد.^۱

بنده تا این مناظره را به دقت نخوانده بودم، اسدی طوسی را به پیروی از آرای استاد خالقی مطلق و به این علت که از اهل شهر شیعه نشین طوس بوده است، شیعی اثنی عشری می پنداشتم و این مطلب را مکرراً در آنچه در باب اسدی نوشته ام متذکر شده ام. استاد خالقی مطلق نیز در مقاله "گردشی در گرشاسپنامه" خودشان که از اهم منابع تحقیق در باب اسدی و گرشاسپنامه است، به استناد ذکر حضرت صاحب الزمان (ع) در گرشاسپنامه^۲ و نیز تاختن اسدی بر اعراب در مناظره "عرب و عجم" و سرزنش آنان

→ چاپ و منتشر شود "خالقی زمستان ۱۳۵۶، ص ۶۴۶ زیر نویس (*). اما بنده از انتشار آن خبری ندارم. 1. Abdullaheva 2009, pp. 81 - 85.

۲. باید توجه داشت که اعتقاد به امام منتظر در میان شیعه و سنی مشترک است. به عبارت دیگر، اهل سنت نیز معتقدند که در آخر الزمان حضرت امام مهدی (ع) که از نژاد پیامبر است ظهور خواهد کرد و بسیاری از علائم ظهور آن حضرت نیز میان شیعه و سنی مشترک است. آنچه که شیعه را درین مورد از اهل سنت متمایز می کند این است که ما شیعیان معتقدیم که حضرت صاحب الزمان (ع) فرزند امام یازدهم است که به دنیا آمده و در غیبت کبری به سر می برد و حیات دنیوی و وجود جسمانی دارد. در باب رؤیت خداوند نیز که به استناد ابیاتی چون:

نه جایی تهی گفتن از وی رواست نه دیدار کردن توان کو کجاست (ص ۱ بیت ۹)

خداوند دانای پروردگار ز دیده نهان، و ز خرد آشکار (ص ۳۶۵ بیت ۱۱)

صاحب گرشاسپنامه بدان معتقد نیست، و برخی از فضلا این ابیات را دلیل تشیع او دانسته اند (محمودی و براتی پائیز و زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۷۴)، این دلیل کافی نیست زیرا بسیاری از متکلمان مذاهب دیگر اسلامی هم به رؤیت حق تعالی اعتقادی ندارند و برخلاف پیروان مذهب اشعری مانند نظامی گنجوی که به رؤیت خدا تصریح دارد و می گوید (نظامی گنجوی ۱۳۸۹، ص ۴۸ ابیات ۵۰ - ۵۳، ص ۴۹، ب ۵۹):

آیت نوری که زوالش نبود دید به چشمی که خیالش نبود

مطلق از آنجا که پسندیدنی ست دید خدا را و خدا دیدنی ست

دیدن اوبی عرض و جوهرست کز عرض و جوهر از آنسو ترست

به خاطر قتل حضرت امیرالمؤمنین و حسنین (ع)، استدلال کرده‌اند که "اسدی زاده شهر شیعی طوس، از خانواده دارای مذهب تشیع بوده است" اما در مذهب خود چندان تعصبی نداشته و معتقدات اسلامی او "در چارچوب رسالت [حضرت] محمد (ص)" و قرآن بوده است. به عبارت دیگر، ایشان اسدی را یک شیعه غیر متعصب اما معتقد می‌دانند.^۱ اما بررسی متن مناظره "عرب و عجم" نشان می‌دهد که شاعر این مناظره، چه اسدی صاحب گرشاسپ‌نامه باشد و چه اسدی دیگری، شیعی نبوده است زیرا مطالبی درین مناظره مطرح شده که ممکن نیست از قلم یک شیعه اثناعشری تراوش کند. شماره ابیات را مطابق تصحیح استاد خالقی مطلق که متن و یادداشت‌های مربوط به آن را در دو مقاله عالمانه، قریب ۴۰ سال پیش منتشر فرمودند عرضه می‌کنم و چون متن مناظره مورد نظر در بخش دوم مقاله که در بهار ۱۳۵۷ منتشر شد نقل شده، شماره صفحات و ابیات به آن مقاله مربوط است.^۲

مناظره‌کننده ایرانی هنگام ذم اعراب بعد از ذکر این که فخر به نژاد و قومیت نیست بلکه به دین و ایمان است، می‌گوید (ص ۷۷ ابیات ۹۶-۱۰۰):

پس فخر به دین است و شما گر همه چون ما	گروید به یزدان و نبی، و آیت فرقان
بر ما و شما زایزد فرمان شریعت	یگسست که مؤمن همه هستند چواخوان
در حشر نه اموال و نه اسباب و نه املاک	آید به بر، الا عمل نیکو و ایمان
بوطالب کایمان بُدش احمد مرسل	وی را ^۳ نتوانست رهانید ز نیران
زی ایزد، بهتر کسی آنست به هر حال	کوهست تقی تر، همه دشوار شد آسان

سخن بر سر عبارت "بوطالب کایمان بُدش" است؛ زیرا در مورد مسلمان بودن یا



- دیدنش از دیده نباید نهفت کوری آن کس که به دیدن نگفت ...
- دید محمد نه به چشمی دگر بلکه بدین چشم سر، آن [ظ: این] چشم سر
- امکان رؤیت خداوند را به چشم سر، رد می‌کنند. حاصل کلام این که نفی رؤیت منحصر به شیعه نیست.
۱. خالقی مطلق بهار ۱۳۶۲، صص ۳۹۱-۳۹۲؛ قس محمودی و براتی، ص ۱۷۳.
 ۲. خالقی مطلق زمستان ۱۳۵۶ و بهار ۱۳۵۷.
 ۳. در نسخه: وایرا.

نبودن حضرت ابوطالب، یعنی پدر امیرالمؤمنین، علیهما السلام، در میان اهل سنت اختلاف هست، اما همهٔ فرق شیعه آن حضرت را مسلمان می‌دانند چنانکه صاحب کتاب نقض این معنی را به تفصیل مورد بحث قرار داده و اعتقاد شیعیان را در مورد ایمان والد ماجد حضرت علی (ع) متذکر شده است.^۱ استاد فقید جلال الدین محدث ارموی در شرح کتاب نقض آورده است که "ایمان ابوطالب مورد اتفاق فرقهٔ حقهٔ شیعهٔ امامیه است؛ به طوری که در میان ایشان چنان واضح و عیان است که محتاج به شرح و بیان و اقامهٔ دلیل و برهان نیست لیکن چون جمهور اهل سنت و جماعت برخلاف این قول هستند و آن جناب را، العیاذ بالله، کافر تصوّر کرده‌اند، از این روی علمای فرقهٔ حقهٔ امامیه، کثرتاً عدددهم، در این باره به تفصیل تمام در کتب خود بحث کرده و ایمان او را با ادلهٔ ساطعه و براهین قاطعه ثابت نموده‌اند".^۲ مرحوم محدث ارموی آرای علمای شیعه را در این مورد در تعلیقهٔ ۳۸ کتاب نقض نقل کرده‌اند.^۳ در این تعلیقه متن نامهٔ مرحوم علامه قزوینی خطاب به مرحوم علی اصغر حکمت در بارهٔ عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۸ق) که به مطلب ما مربوط می‌شود هم آمده است که بخشی از آن را از همان کتاب در این جا می‌آورم:^۴

وی [یعنی جامی] در سرتاسر کتب خود از نظم و نثر هر جا موقعی می‌دیده و بهانه‌یی به دست می‌آورده از طعن و ذم و قدح در حق شیعه و تعبیر از آنها به عبارات مستهجن رافضی و روافض و رفضه کوتاهی نمی‌کرده و بعد می‌بیند [یعنی خوانندهٔ آثار جامی می‌بیند] که جامی از یک طرف ادعای محبت حضرت امیر و اهل بیت را می‌نماید و همه جا از آن حضرت ظاهراً با کمال احترام نام می‌برد و فضایل او را می‌شمرد... ولی از طرف دیگر (و این از اعجب عجایب است) می‌بیند که جامی در حق پدر همین حضرت امیر ابوطالب بن عبدالمطلب بن عبدمناف به بهانهٔ

۱. عبدالجلیل قزوینی رازی ۱۳۵۸، صص ۵۰۸ - ۵۱۴.

۲. محدث ارموی ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳. همان، صص ۱۹۰ - ۲۰۲.

۴. حکمت ۱۳۸۶، صص ۴۰۱ - ۴۰۲.

آنکه وی (به عقیده اکثر اهل سنت و جماعت) به حضرت رسول ایمان نیاورده بوده ابیات شنیع ذیل را ساخته است (سلسلة الذهب):

نسبت جان و دل چو باشد سست	نسبت آب و گل چه سود درست
بود بوطالب آن تهی ز طلب	مر نبی را عم و علی را آب
خویش نزدیک بود با ایشان	نسبت دین نیافت با خویشان
هیچ سودی نداشت آن نسبش	شد مقرر در سقر چو بولهش

به هیچ وجه از تعجب خودداری نمی‌تواند بنماید و بی‌اختیار در صداقت جامی در ادعای خلوص نسبت به حضرت امیر تا درجه‌یی او را شک و ارتیاب حاصل می‌شود، و من عرض می‌کنم که شبهه را قوی بگیریم و اجماع شیعه و عقیده اکثریت زیدیه و جمع کثیری از معتزله را در خصوص اسلام ابوطالب، چنانکه خواهیم گفت، کنار بگذاریم و برای یک دقیقه برای مماشاة با خصم فرض کنیم که فی الواقع ابوطالب به حضرت رسول ایمان نیاورده بود و به دین اهل جاهلیت از دنیا رفته بوده است، ولی این سؤال متوجه می‌شود که آخر ادب و حیا و شرم و عفت لسان پس کجاست؟ ... و آیا انسان عادی معمولی هیچ خجالت نمی‌کشد که به شخص بزرگ معروفی که او را می‌شناسد و محترم می‌شمارد در روی او بگوید من ترا دوست می‌دارم و محترم می‌دارم ولی حیف که پدرت مقررش در سقر است و در عذاب جهنم مخلد است!!

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید، مضمون سخن جامی همان است که در مناظره "عرب و عجم" آمده. اما چون می‌دانیم که به تصریح علامه قزوینی و دیگر فضلا، جمع کثیری از مشایخ معتزله هم اسلام حضرت ابوطالب (ع) را قبول دارند، ممکن نیست که در عین حال صاحب این مناظره "عرب و عجم" را شیعه بدانیم. شاعر این مناظره به هر مذهبی که باشد، قطعاً شیعه نیست، بلکه به یکی از مذاهب تسنن که اتهام کفر را بر حضرت ابوطالب (ع) روا می‌دارند تعلق دارد.

نکته دیگری که در مناظره "عرب و عجم" توجه خواننده را جلب می‌کند این است که در چند بیت قبل از ابیات مربوط به پدر حضرت علی (ع)، شاعر اعراب را به خاطر

بدرفتاری با حضرت رسول (ص) مورد نکوهش قرار داده و می‌گوید^۱:

خواندید ورا شاعرو دیوانه و جادو بردینش گرفتید بدّل، خدمت اوّثان
سبّطین ورا زار بکشتید و عمش را مر جفت ورا باز نهادید به صفوان
بر جایگه مصحف و محراب برانیدید خون دو ولی چون علی سرور و عثمان

مصراع "خون دو ولی چون علی سرور و عثمان" از قلم یک شیعه اثنی عشری بسیار بسیار بعید است؛ زیرا پیروان اهل بیت امیرالمؤمنین علی (ع) را با خلیفه سوم در یک مقام قرار نمی‌دهند و در حالی که در ادعیه و نماز حضرت علی (ع) را ولی الله می‌خوانند، کسی را با او در این لقب شریک نمی‌کنند و عثمان را یکی از دو ولی به شمار نمی‌آورند. بنابراین چنین مضمونی هم از یک شاعر شیعه نمی‌تواند بود. این که یک نفر شیعی اثنی عشری حضرت امیرالمؤمنین را با خلیفه سوم مساوی بداند و از هر دو در عرض هم با لقب ولی سخن براند، به نظر فقیر بسیار بسیار بعید است.^۲

بنابر آنچه گفتیم، صرف نظر از این که اسدی یکی بوده است یا دو تا، سه احتمال را باید در نظر گرفت: (۱) اسدی شیعه بوده است و چون برخی از ابیات مناظره "عرب و عجم" با اعتقادات شیعیان نمی‌سازد، این مناظره از او نمی‌تواند بود. (۲) سراینده این مناظره اسدی صاحب‌گوشا سپینامه است که به یکی از مذاهب اهل سنت تعلق داشته. (۳) این مناظره که فقط در یک منبع به اسدی منسوب شده، ازو نیست و از شاعر دیگری است. اما چون اسدی مناظره سرائی را در ادب فارسی ابداع کرده بوده، این مناظره هم (به شهادت یک منبع) به او منسوب شده است.^۳ و اما اگر گویند که اسدی

۱. خالقی مطلق بهار ۱۳۵۷، ص ۷۴، ابیات ۵۹-۶۲.

۲. البته اگر کسی فرض را بر این بگذارد که اسدی شیعه بوده است اما این ابیات را برای خوشامد ممدوح سنی مذهب خود سروده، گوییم که اولاً ما از اعتقادات کلامی کسی که ممدوح اسدی درین قصیده است اطلاعی نداریم که بتوانیم چنین ادعایی بکنیم. ثانیاً به فرضی که ممدوح اسدی سنی بوده باشد، عنان سخن در دست اسدی بوده نه کس دیگری و شاعر شیعی اصلاً مطلب را به جایی نمی‌کشانند که مجبور شود چنین لاطائلاتی بسراید، ولو برای تقیه کردن. جای تقیه آنجاست که ابراز تشیع برای شخص خطر جدی داشته باشد، نه در یک قصیده که در آن می‌توان ممدوح را به هر صورتی که میل شاعر است مدح کرد.

۳. نه مرحوم فروزانفر و نه مرحوم همائی این مناظره را دیده بوده‌اند و مرحوم فروزانفر تصریح می‌کند که

شیعه بوده اما این سخنان را بر سبیل تقیّه بیان کرده است، گوئیم بیان چنین لاطائلاتی حتی از روی تقیّه ممکن نیست (نگاه کنید به زیرنویس شماره ۴۰ در همین مقاله).

اکنون می‌پردازیم به ذکر برخی نکات درباره متن این قصیده چنان که استاد دانشمند جناب آقای دکتر خالقی مطلق آن را تصحیح و منتشر فرموده‌اند. ناگفته نماند که اولاً انتشار متن این مناظره چهل سال پیش صورت گرفته و اگر استاد ما خود در آن متن تجدید نظر یا اصلاحی فرموده باشند، بنده از آن اصلاحات بی‌خبر است. ثانیاً مطالبی که در این مختصر تقدیم می‌شود را باید ذیلی بر تصحیحات استاد انگاشت و نه بیش از آن.

نکاتی درباره متن مناظره "عرب و عجم"

چون متن مناظره "عرب و عجم" در بخش دوم مقاله استاد خالقی منتشر شده^۱ و ابیات این قصیده شماره‌گذاری شده‌اند، ارجاعات این مطالب به شماره بیت یا ابیات است. چنانکه پیشتر متذکر شدم، صورت عکسی این مناظره از روی نسخه دقائق الاشعار در مقاله خانم دکتر فیروزه عبدالله ایوا منتشر شده که در آن هم ابیات شماره‌گذاری شده‌اند. پیش از ورود در مطلب لازم به یادآوری است که ظاهراً بیت ۴۶ این قصیده در متن مصحح استاد خالقی دیده نمی‌شود. اما چون شماره‌گذاری ابیات از بیت ۵۰ به بعد صحیح است، این سقط باید در چاپخانه صورت گرفته باشد و گمان نمی‌کنم که بیت از قلم استاد خالقی افتاده باشد^۲. در هر حال، توالی ابیات از بیت ۴۵ تا ابیتی که به ظاهر بیت ۴۶ اما فی الواقع بیت ۴۷ مناظره است، باید به صورت زیر باشد که در آن بیت حذف شده را در کروشه یا به قول امروزها چنگک دوگوشه نوشته‌ام:

۴۵ در قرآن هم پارس‌یست اینک تودر لفظ

سجیل همی خوانیش و سنگ و گلست آن

→ چون متن مناظره را ندیده است از قضاوت در باب آن خودداری می‌کند (فروزانفر ۱۳۵۸، ص ۴۵۲ زیرنویس ۱؛ همائی ۱۳۷۵، ص ۱۴۸). اما استاد خالقی مطلق در تعلق این قصیده به اسدی صاحب گرشاسپ‌نامه تردید روا نمی‌دارد (خالقی مطلق زمستان ۱۳۵۶، صص ۶۵۸، ۶۷۶).

۱. خالقی مطلق بهار ۱۳۵۷، صص ۶۸ - ۱۳۰.

2. Abdullaheva 2009, p. 83.

۴۶] هم از سخن ماست بسی لفظ شما نیز

چون نیزه که خوانند همی نیزک فُرسان]

۴۷ ما شگر گوییم و شما سُگر گوید

ما مشک، شما مسکِ ختن، هست فراوان

ابیات ۸ و ۹:

مگار چوبن معدی و داهی چوبن العاص

صفدر چو علی و اسد و مره و مروان

عالم چو صحابان و گزینان پیمبر

مه چون خلفا فخر زمین و افسر ازمان

در اصل نسخه، بالای بیت ۸ یک حرف خاء و بالای بیت ۹ یک حرف میم نوشته است که علامت تقدیم و تأخیر است و منظور کاتب این بوده که به خواننده بفهماند که این دو بیت در کتابت پس و پیش شده‌اند. بنابراین توالی صحیح ابیات ۸ و ۹ که با سیاق کلام هم بهتر می‌خواند، این است که عرض می‌کنم:

عالم چو صحابان و گزینان پیمبر مه چون خلفا فخر زمین و افسر ازمان

مگار چوبن معدی و داهی چوبن العاص صفدر چو علی و اسد و مره و مروان

بیت ۱۱:

چون احنف احلم سخی و جود چو حاتم

دانا چو سمیطیح؟ و خردمند چو نَعمان

در این مورد چنانکه استاد خالقی متذکر شده‌اند، ضبط نسخه احلم چن و احنف است، اما در این موضع هم کاتب متوجه اشتباهش شده و بالای کلمات احلم و جن (= چون) یک حرف میم نوشته است، بدین معنی که این کلمات تقدیم و تأخیر دارند و باید چن احنف احلم خوانده شوند. در مصراع ثانی آنچه که سمیطیح نوشته شده تصحیف سطح است و منظور از سطح (به فتح اول) سطح کاهن است که از پیشگویان و کاهنان بزرگ جاهلی بود و ذکر او در ترجمه فارسی تاریخ طبری چنین

آمده است: "و کاهن آن باشد که هرچیزی که خواهد بودن بگوید... و اندر یمن بسیار بودند این چنین مردمان ولیکن از استادان ایشان دوتن بودند، یکی سَطیح و دیگری شَقّ و هردو پری گرفته و کاهنان بودند"^۱. استاد خالقی به تبع نصّ نسخه این کلمه را سَمِطِیح خوانده‌اند و در توضیح آن نوشته‌اند "شناخته نشد." اما شکی نیست که این کلمه، اشارت به همان سَطیح کاهن است که حتی خواب نوشیروان در باب فروافتادن کنگره‌های کاخ شاهی و مردن آتش در آتشیخانه‌های مغان را تعبیر می‌کند^۲. اما چون قرائت سَطیح در وزن بیت خلل وارد می‌آورد، به گمان من این تصحیف در مادر نسخه این دستنویس صورت گرفته است و اصل بیت باید چیزی شبیه به این باشد: دانایِ چوسَطیح و خردمندِ چونعمان. ممکن است که در اجداد این نسخه به شیوهٔ قدما یاء اضافه را بعد از کلمهٔ دانا حذف کرده و عبارت را با همزه به صورت داناء چوسَطیح نوشته بوده‌اند و به مرور زمان آن همزهٔ کوچک از قلم کاتبان افتاده است. در هر حال گمان می‌کنم که در صحت سَطیح تردید چندانی روا نباشد.

بیت ۱۸:

وز رزق شما را ز پی گریه همه کار با لبسِ مرقع بود و رکوه و انبان
در این نسخه چون کاف و گاف را مانند هم می‌نویسد، در مصراع اول کلمه‌یی که استاد خالقی به گریه تصحیح کرده‌اند، با کاف به صورت کَریه نوشته شده است. ایشان حدس زده‌اند که صورت صحیح کلمه درین بیت گریه باشد و در توضیحات مربوط به این بیت نوشته‌اند که: "با توجه به شکل خط کلمه و مضمون مصراع دوم بیت و محتوای بیت ماقبل چنین به نظر می‌رسد که صحیح، کلمه گریه (= گریستن) است، یعنی می‌خواهد بگوید برخلاف ما اعراب که مردانه به نیزه و خنجر و خفتان به طلب روزی می‌رویم، شما ایرانیان روزی خود را با جامهٔ پاره پاره به تن و انبان گدائی به دوش با گریه و زاری به دست می‌آورید." سپس اضافه کرده‌اند که "با وجود این کلمهٔ گریه به نظر من مشکوک می‌آید و مصراع اول این بیت از نظر دستوری نیز بی‌اشکال نیست. از

۱. بلعمی ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۹۴.

۲. همان، ص ۷۴۹.

این رومن گمان می‌کنم که این کلمه را باید گزیه (= گزید، گزیت، جزیه) خواند و کلمهٔ رزق (= روزی) را نیز در این مصراع به رزق (= تزویر، ریاکاری) تبدیل کرد. "بنابراین صورت پیشنهادی ایشان در مورد این بیت این است: "وز رزق شما را ز پی گزیه همه کار... یعنی شما ایرانیان به خاطر رهایی از جزیه (توجه شود که روی سخن مرد عرب در اینجا چنان که بیت بعدی نشان می‌دهد با ایرانیان زردشتی است که محکوم به پرداختن جزیه بوده‌اند) از راه تزویر لباس پاره به تن می‌کنید و خود را به گدائی می‌زنید." اشکال این تأویل معلوم است. عبارت «ز پی چیزی بودن / رفتن» یعنی "به دنبال چیزی رفتن، تلاش در به دست آوردن چیزی کردن". ایرانیان به دنبال جزیه نمی‌رفته‌اند بلکه می‌کوشیده‌اند که از زیر بار پرداخت جزیه در بروند. بنابراین بهتر است که رزق را در این بیت باقی گذاشت تا تقارنی که میان این کلمه در بیت ۱۸، با همین کلمه در بیت ماقبل (۱۷) موجود است به هم نخورد. اما باید کریه را که در متن آمده، به کدیه که معرب گدایی در زبان فارسی است تصحیح قیاسی کرد. این تصحیح از نظر رسم الخط هم بلا اشکال خواهد بود. بنابراین پیشنهاد فقیر این است که این بیت به صورت زیر تصحیح شود:

وز رزق شما را ز پی کدیه همه کار با لیسِ مرّعِ بُوَد و رکوه و انبان

شبیه به این کاربرد در دیوان منوچهری نیز آمده است^۱:

کس کرد به کدیه، سپهی خواست ز گیلان

هرگز به جهان میر که دیده ست و گدایی؟

اگر حدس من درست باشد، معنی این بیت و بیت ماقبلش این است که مردک عرب به ایرانی می‌گوید: "کوشش ما برای کسب روزی از راه مردی و مردانگی و با نیزهٔ خطّی و خنجر و خفتان صورت می‌گیرد و طلب رزق شما با گدایی و پوشیدن لباس پر از وصله و به دوش کشیدن توبره و انبان."

بیت ۲۲:

هم از گُره ماست محمد نبی حق هم از سخن ماست به خلق آمد قرآن

۱. منوچهری ۱۳۷۰، ص ۱۵۱ بیت ۲۰۴۵.

نصّ مصراع ثانی در نسخه «وز هم سخن ماست بخلق آمد قرآن» است که دور نیست گشته «وز هم سخن ماست به خلق آمده قرآن» (یا به خلق آمد قرآن = به خلق آمدن قرآن) باشد. اگر این حدس صحت داشته باشد، مصراع اشاره دارد به اختلاف در اعتقاد به قدمت یا حدوث قرآن که در زمان مأمون عباسی باعث اختلافات شدید در میان متکلمین اشعری و معتزلی شد. شیعه به فرمان ائمه اطهار علیهم السلام از ورود در این مباحث اجتناب می‌کردند. در این مصراع عبارت هم سخن به قیاس با "هم زبان، هم کیش" و امثالهما، ممکن است به معنی "هم لسان" به کار رفته باشد و اگر این حدس درست باشد، این صورت پیشنهادی کاربردی دشوارتر و کهن تر است. شاعر این مناظره، ظاهراً به خلقت قرآن معتقد بوده است که با برخی دیگر از اعتقادات مذهبی او در دیگر اظهاراتش می‌خواند. اما در این باب به ضرس قاطع نمی‌توان چیزی گفت و این تنها احتمالی است که مطرح می‌کنم.

بیت ۳۲:

در دانش طب خبره چو ابن زکریا

در حکم فلک جلد چو جاماسب سخندان

ضبط مصراع اول در نسخه به وضوح این است: "در دانش طب خبره چو ابن اکریا" که استاد خالقی به درستی کلمه بی معنی اکریا را به زکریا تصحیح کرده و آن را نام دانشمند بزرگ ایرانی زکریای رازی دانسته‌اند. اما به نظر من اگر کلمه خبره را تصحیف چیره بدانیم، ضبط دشوارتر و کهن تری به دست می‌آید که با سبک و زبان این مناظره مناسبت بیشتری دارد. بنابراین بنده قرائت "در دانش طب چیره چو ابن زکریا" را برای مصراع اول پیشنهاد می‌کنم که از نظر موسیقائی هم با توالی دو صدای چ در کلمات چیره و چو، بر صورت فعلی برتری دارد.

بیت ۳۷:

از اهل عجم خاسته‌اند اصحاب الکهف

هست این خبر از ابن قتیبه سرفتیان

ضبط مصراع ثانی این بیت در نسخه به وضوح «ابن منبّه» بوده که استاد خالقی آن را به

«ابن قتیبه» تصحیح قیاسی کرده و او را همان مؤرخ مشهور، یعنی ابو عبدالله محمد بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶ ق)، صاحب عیون الاخبار دانسته‌اند. اما علت وجوب این تصحیح را متذکر نشده‌اند. اما ضبط ابن منبّه در اصل نسخه غلط نیست؛ زیرا وهب بن منبه (۳۴ - ۱۱۴ ق) از رجال قرن اول هجری بود که آشنائی او با کتب اوائل و اخبار و قصص و سیرایرانی و یهودی معروف است. برخی او را کلیمی الاصل و برخی دیگر از سلالهٔ ایرانیانی می‌پندارند که در زمان ساسانیان به یمن فرستاده شده بودند، یعنی از کسانی که ایشان را الایماء می‌خواندند. ابن منبّه از منابع طبری در تاریخ و سیر به شمار می‌رود و سه تن از برادرانش، یعنی همّام بن منبّه و معقل بن منبّه و عمر بن منبّه هر سه از محدّثین بوده‌اند. بنابراین به نظر بنده ضبط نسخه، صحیح است و تصحیح قیاسی آن لزومی ندارد^۱.

بیت ۳۸:

از قول عطا بن دجاج است که ابدال بهترز عجم خاست شناسندهٔ یزدان

در توضیح این بیت نوشته‌اند: «عطا ابن دجاج - شناخته نشد». به گمان من احتمال دارد که عطا بن دجاج تصحیف عطا بن ابی رباح (۲۷ - ۱۱۴ ق) باشد که از فقها و محدّثین و تابعین قرن اول هجری است و ممکن است نامش را با انداختن «ابی» کوتاه کرده باشند. اگر این حدس صحیح باشد، می‌توان مصراع اول را به «وز قول عطاء بن رباح است که ابدال» تصحیح کرد.

بیت ۴۱:

هم زاین امامه خبر آمد که فرشته ست در سایهٔ عرش به تسبیح دعاخوان

صاحب فضائل بلخ می‌نویسد: «در آثار آمده است که ملایکه که در گرد عرش عظیم اند، کلام ایشان به فارسی دری است و حسن بصری رحمه الله می‌گوید که اهل بهشت را زبان پارسی است»^۲. در مورد راوی این خبر، دو ابیْنُ اُمامة می‌شناسیم که هر دو ظاهراً

۱. دربارهٔ ابن منبّه نگاه کنید به محمدی ملایری ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۳۵۱ - ۳۵۲.

۲. واعظ بلخی ۱۳۵۰، ص ۲۹؛ در مورد دیگر منابعی که فارسی را ندان ملائکه و بهشتیان را متذکر شده‌اند، نگاه کنید به آذرنوش ۱۳۸۵، صص ۹۹ - ۱۰۱.

از شعرای جاهلی بوده‌اند و یکیشان، عمرو الاصغر بن المنذر الثالث بن امریء القیس بن النعمان بن الاسود، اللخمی که به مادرش اُمّامه بنت سَلَمَة بن الحارث الکندی اللخمی منتسب بوده، به علت ارتباطش با ایرانیان ممکن است منبع این مطلب باشد. اما این را به ضرس قاطع نمی‌توان گفت.^۱ اما اگر در نام این شخص تصحیفی رخ داده باشد و صورت اصلی آن را بتوان ابو امامه فرض کرد، ممکن است منظور ابو امامه الباهلی (۲۱ - ۸۶ ق)، یعنی صُدّی بن عجلان بن وهب الباهلی باشد که از صحابهٔ رسول اکرم (ص) بود و کنیت ابو امامه داشت.

ابیات ۴۳ - ۴۴:

سلمان گزین پارسی است و به محمد اقرار نیارود کسی پیش ز سلمان
وز بهر شگمدر سخن پارسیش گفت پیغمبر مرسل چو غمین دیدش و پِژمان

صورت اصلی لغت شگم در مصراع اول بیت ثانی با کاف است، یعنی شکم. دکتر خالقی ظاهراً قرائت شگم با گاف را ترجیح داده و در توضیح این بیت نوشته‌اند: "شگم = شُگوم، شگون = فال نیک." اما به نظر می‌رسد که این بیت اشاره به حکایت معروفی دارد که در بارهٔ حضرت رسول (ص) و سلمان فارسی و نیز ابوهریره در متون فارسی و عربی نقل شده است. راوندی می‌نویسد که پیامبر به زبان فارسی به سلمان گفت یا سلمان ترا [اشکم درد، العنب دودو].^۲ روایت دیگر این گفتگو که میان حضرت رسول (ص) و ابوهریره صورت می‌گیرد این است که پیامبر اکرم (ص) از ابوهریره که نزد ایشان نشسته بوده می‌پرسند "اشکمت درد؟" یعنی دل درد داری؟ و چون می‌گوید آری، می‌فرمایند برخیز و نماز بخوان که در نماز شفاست.^۳ بنابراین احتمال دارد که صورت صحیح مصراع اول بیت ثانی این باشد: "وز بهر شکمدر سخن پارسیش گفت" که در تقطیع دال آخر کلمهٔ مرکب شکمدر می‌افتد و به همین علت هم در استنساخ به جای

۱. نگاه کنید به السید ۱۹۹۶، صص ۲۸ - ۲۹.

۲. راوندی ۱۳۸۶، ص ۷. در متن راحة الصدور به جای اشکم کلمهٔ شکم آمده است که در غلط بودنش تردیدی نیست.

۳. صادقی ۱۳۵۷، ص ۶۱، نیز نگاه کنید به منابعی که صادقی به دست داده است.

شکمدرد صورت شکمدرد را آورده‌اند. علی‌ای حال، سیاق کلام این تعبیر را بهتر از تغییر "شکم" به "شگم، شگون" تأیید می‌کند.

بیت ۴۶، چنانکه قبلاً ذکر شد، در چاپخانه از قلم افتاده است. اما بیت ۴۷ نیز تصحیحی لازم دارد:

[هم از سخن ماست بسی لفظ شما نیز چون نیزه که خوانند همی نیزک فرسان]
 ما شگر گوییم و شما سُگر گوید ما مُشک، شما مِسکِ ختن، هست فراوان
 به نظر من با این که صورت مصراع ثانی همین است که استاد خالقی به دست داده‌اند، اما شاید بهتر باشد که این مصراع را به صورت "ما مُشک، شما مِسک، چنین هست فراوان" تصحیح قیاسی کنیم تا با سیاق کلام بهتر بخواند، یا حداقل این امکان را که ممکن است ختن گشتهٔ چنین باشد را نیز متذکر شویم. منظور شاعر این است که ایرانی خطاب به عرب می‌گوید: "از زبان ما هم در زبان شما بسیار لغت وارد شده مانند نیزه که فارسیان نیزک تلفظ می‌کنند و لغتی که ما آن را شگر می‌خوانیم و شما سُگر و نیز لغت مُشک که شما مِسک تلفظ می‌کنید. از این گونه لغات فراوان است (= چنین هست فراوان)."

ابیات ۴۷ - ۴۸:

وزلفظ شما بیش چه باشد؟ که زیادت

نه صنع [اصل: وضع] از الفاظ به هر کشور و بلدان؟

ما صنع شما یکسره دانیم و شما پاک

هستید ز هر صنع زما عاجز و حیران

در صحت تصحیح وضع به صنع که استاد خالقی اعمال کرده‌اند، تردیدی نمی‌توان داشت زیرا سیاق سخن آن را کاملاً تأیید می‌کند. اما چون از این دوبیت معنی درستی به دست نمی‌آید، شاید برخی گشتگی‌های دیگر هم در متن رخ داده باشد. احتمال دارد که وز در آغاز مصراع یکم بیت اول گشتهٔ ور (= و اگر) باشد و حرف نه در مصراع ثانی این بیت گشته به (= بهتر). اگر این حدس درست باشد شاید بتوان این دوبیت را به صورت زیر تصحیح کرد:

ورلفظ شما بیش، چه باشد که زیادت؟
 به صنع ز الفاظ به هر کشور و بلدان
 ما صنع شما یکسره دانیم و شما پاک
 هستید به هر صنع زما عاجز و حیران
 ابیات ۸۲-۸۳:

ما هرچه پرستار بود در زر و دیبا
 داریم و نیاریم بیرون ز شبستان
 بدهید شماشان به زنا، آنچه بزنند
 ببریده ز مادر، بفروشید بدستان

این که در بیت ۸۳ می‌گوید شما کنیزانتان را به زنا می‌دهید در حالی که ما آنها را در شبستان پوشیده می‌داریم، گویا کنایه‌یی باشد به کنیزکان زانیه که در جاهلیت در مکه و مدینه بسیار بوده‌اند و برخی از معروفترین ایشان، قحبگانی بوده‌اند که بر در خانه‌هایشان رایت نصب می‌کرده‌اند (صواحبِ رایات) تا بدان شناخته باشند و مشتریان محل سکونتشان را بدانند. نه نفر از ایشان بسیار معروف بوده‌اند: اول امّ مهزول کنیز سائب بن ابی سائب المخزومی، دوم امّ غلیظ کنیز صفوان بن امیه، سوم هبة القبطیه که متعلق به عاص بن وائل بوده، چهارم مزنة کنیزک والک بن عمیلة بن الساق، پنجم حلاله کنیز سهیل بن عمر، ششم امّ سوید کنیزک عمرو بن عثمان المخزومی، هفتم شریفه کنیز دُمعة بن الاسود، هشتم فرشه کنیزک هشام بن ابی ربیع و نهم قریبا نام داشت که کنیزک هلال بن انس بود. خانه‌های این زنان را که صاحبان آنها از درآمد ایشان بهره‌مند بوده‌اند، در جاهلیت "خرابات" می‌نامیدند^۱. اما این که کنیزان را به زنا بدهند تا بزنند و فرزندان آنها را از مادرانشان بگیرند و بفروشند، نمی‌دانم چیست، اما لابد وجود داشته است که در کتب فقهی در ابواب مربوط به بردگان، مسلمانان از جدا کردن فرزندان کنیزکان از مادرانشان نهی شده‌اند.

بیت ۸۶:

آنجا که گفت ایزد: کفراً و نفاقاً
 گفت: بتر خلق شما ییّد به کفران
 این بیت غلط چاپی دارد. ضبط نسخه به قرار زیر است:
 آنجای که گفت ایزد کفرا و نفاقاً
 گفتست بتر خلق شما ییّد به کفران

۱. شهابی ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۲۱.

اشارت این بیت به سوره التوبه، آیه ۹۷ که می فرماید: ﴿الاعراب اشدّ كفراً و نفاقاً...﴾.
بیت ۸۷:

ور فخر بدین پنج عمامه همی آرید وین تحت عنق بسته و بگشاده گریبان
گمان می کنم که پنج عمامه هم در مصراع اول غلط چاپی باشد؛ زیرا پنج عمامه نامفهوم
است. صورت صحیح باید پنج عمامه باشد. ضبط اصل نسخه هم به پنج عمامه بیشتر
می ماند، و آن به معنی بستن / پیچاندن عمامه بر سر باشد. مهیار دیلمی می فرماید:
شّان رأس یفخر التاج به و ارؤس تفخر بالعمائم

بیت ۸۹:

آن صعب سپاهان که زمین تان بگرفتند وز کشتنشان دست نهفتید به ابدان
مصراع ثانی این بیت را استاد خالقی تصحیح قیاسی کرده اند؛ زیرا ضبط این
مصراع در نسخه این است: "وز کشتنشان دست نهفتند بابدان." بنده گمان می کند که
درین مصراع دست تصحیف دشت باشد و تبدیل کشتنشان به کشتنشان هم لزومی
ندارد. بنابراین پیشنهاد می کنم که این بیت را به صورت:

آن صعب سپاهان که زمین تان بگرفتند وز کشتنشان دشت نهفتند به ابدان
تصحیح کنیم. در این صورت معنی بیت این است که: "آن سپاه بزرگی که سرزمین
شما را فتح کرد و از قتل عامی که از شما کرد دشت های بلادتان را از ابدان مردگان
پوشاند." منظور شاعر ذکر حملات سپاه حبشه به عربستان است که داستان آن در
تواریخ و سیرو تفاسیر قرآن کریم به تفصیل نقل شده است.

بیت ۱۰۰:

زی ایزد بهتر کسی آنست بهر حال کوهست تقی تر، همه دشوار شد آسان
این بیت ترجمه پایان آیه ۱۳ از سوره حجرات است که می فرماید: ﴿...انّ اکر مکّم
عند الله اتقاکم انّ الله علیهم خبیر﴾.

۱. درین مورد بعید نیست که سپاهان تصحیف سپاهان یعنی سپاهپوستان حبشی باشد. اما چون
دلیل محکمی در دست نیست، تصحیح قیاسی درین مورد لزومی ندارد.

بیت ۱۰۲:

دانم بجز او ناموری من که در آفاق کز فخر عجم اوست پس از ظاهر و امکان
متن مصرع دوم در نسخه همین است که ذکر کرده‌اند. اما به گمان من اگر در این
مصرع پس را به بس تبدیل کنیم، و متن را چنین بخوانیم که: "کز فخر عجم اوست بس،
از ظاهر و امکان" یعنی "وجود او برای فخر کردن عجم بر دیگران کافی است" بهتر باشد.
ابیات ۱۰۶-۱۰۷: در اصل نسخه میان این دو بیت به علت آشفتگی اوراق دستنویس
که نظم اصلیشان به هم خورده است، به اندازهٔ یک ورق فاصله افتاده و دو بیت آخریک
قصیدهٔ نونیه، یعنی:

تا همی پروین نماید نیمه سوسن سنان تا همی خورشید دارد صورت زرین مجن
جاودان خرم بشادی باش و جاویدان ببین دوستان را در نعیم و دشمنان را در سجن
میان این ابیات واقع شده. این دو بیت از ابیات دعاغیه قصیدهٔ ازرقی هروی است
به مطلع:

سوسن و سنبل نمود از زلف و عارض یار من سنبلی بس با بلا و سوسنی بس بافتن
که در مدح ابوالحسن علی بن محمد، یعنی خواجه عمید شرف الدوله سدید الدین
ابوالحسن علی بن محمد بن سری سروده شده است.^۱

بیت ۱۱۲:

تُعبانِ دمنده ست قلمت و به عدو بر بشکفت که تُعبان بود از سهم توهزمان
مصرع ثانی را به گمان بنده باید به صورت "تَشْگِفت که تُعبان بود از سهم توهزمان"
تصحیح کرد. تَشْگِفت یعنی "نه شگفت، جای شگفتی نیست" و تُعبان در این مصرع
گشتهٔ تُعبان از مادهٔ ت ع ب، به معنی "رنجور، افسرده، درمانده" است. در عربی التَّعبانَة
به معنی زن خسته و مانده‌ای که از رنج و مشقت لاغر شده باشد آمده است و تُعبان
صیغهٔ مذکر آن است. اگر این حدس صحیح باشد، معنی بیت این است که: "قلمت
مانند اژدهای دمنده‌ای است که به دشمنت هجوم می‌آورد. پس جای شگفتی نیست

۱. ازرقی ۱۳۳۶، ص ۶۴-۶۵، و قس ص ده مقدمه.

که دشمنت هر دم و ساعت از ترس توبه رنجوری و درماندگی گرفتار است. " ناگفته نماند که این بیت تنها بیتی است که بنده این لغت را در آن دیده‌ام زیرا این واژه از لغاتی است که در ادب فارسی کمیاب است و نه در لغتنامهٔ دهخدا وارد شده و نه در فرهنگ بزرگ سخن یا در مجلد ذیل آن فرهنگ. بنابراین جا دارد که اگر از فضلا کسی بیت دیگری شامل این لغت را در دواوین شعرای فارسی زبان یافته است، شواهد آن را نقل کند.

ابیات ۱۱۶-۱۱۷:

وان هدیۀ عیدین پذیر از کرم خویش عیش مکن ارمعی [و] لفظ است به نقصان
 و زهرچه درین باب سخن بود بگفتست دان کز غرض مختصری بُد نه ز نسیان
 در مصراع ثانی بیت اول، افزودن [و] لزومی ندارد؛ زیرا مصراع چنانکه هست مفهوم
 است. می‌فرماید: "اگر معنی الفاظ این شعر ناقص است، تو تساهل فرما." در مصراع اول
 بیت ثانی برای این که رابطهٔ معنایی میان دو مصراع حفظ شود، بهتر است که وزرا در
 ابتدای مصراع به ور (= و اگر) و کلمهٔ بگفتست را در آخر آن به نگفتست تبدیل کرد و بیت
 را به صورت زیر تصحیح نمود تا معنی آن مفهوم گردد:

و زهرچه درین باب سخن بود نگفتست دان کز غرض مختصری بُد نه ز نسیان
 یعنی: "و اگر هر چه را در این باب ذکر کردنی بود بیان نکرده است، بدان که غرض
 شاعر اختصار بود نه فراموش کردن صفات عالیۀ ممدوح."

این مختصر را با آرزوی تندرستی و طول عمر برای استاد عزیزم دکتر خالقی مطلق به
 پایان می‌آورم و از زبان فرّخی به او می‌گویم:

تا برین هفت فلک سیر کند هفت اختر	همچنین هفت پدیدار کند هفت اورنگ
تا گریزنده بود سال و مه، از شیر، گوزن	تا جدایی طلبد روز و شب، از باز، کلنگ...
روز و شب در بر تو دلبر بالیده چو سرو	سال و مه در کف تو بادۀ تابنده چو زنگ

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵). چالش میان فارسی و عربی: سده‌های نخست. تهران: نشر نی.
- ابومنصور موفّق بن علی الهروی (۱۳۸۸). کتاب الابنیه عن حقایق الادویه نسخه برگردان به قطع اصل نسخه خطی شماره A.F. ۳۴۰. کتابخانه ملی اطریش (وین) به خط علی بن احمد اسدی طوسی، کتابت ۴۴۷ هـ. با مقدمه فارسی ایرج افشار، علی اشرف صادقی؛ با مقدمه انگلیسی برت گ. فراگنر/نصرت الله رستگار، کارل هولوبار، اوا ایربلیش، محمود امیدسالار. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- اته، هرمان (۲۵۳۶). تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه با حواشی دکتر رضا زاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اثیرالدین اخسیکتی (۱۳۳۷). دیوان اثیرالدین آخسیکتی. به تصحیح رکن الدّین همایونفرّخ. تهران: کتابفروشی رودکی.
- ازرقی هروی (۱۳۳۶). دیوان ازرقی هروی. به تصحیح سعید نفیسی. تهران: زوّار.
- اسدی، احمد بن علی. (۱۳۵۴). گرشاسپنامه. به تصحیح حبیب یغمائی. چاپ دوم، تهران: طهوری.
- _____. (۱۳۶۵). لغت فرس. به تصحیح و تحشیه فتح الله مجتبائی - علی اشرف صادقی. تهران: خوارزمی.
- السید، فؤاد صالح (۱۹۹۶). معجم الذین نسبوا الی امهاتهم. لبنان: الشركة العالمية للكتاب.
- بلعمی (۱۳۷۴). تاریخنامه طبری گردانیده منسوب به بلعمی. ۲ مجلد. به تصحیح محمد روشن. تهران: سروش
- حکمت، علی اصغر (۱۳۸۶). جامی: متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منشور خاتم الشعرا نورالدین عبدالرحمن جامی ۸۱۷ - ۸۹۸ هجری قمری. چاپ سوم، تهران: توس.
- خالقی مطلق، جلال (زمستان ۱۳۵۶). "اسدی طوسی" جستارهای ادبی. شماره ۵۲، صص ۶۳۴ - ۶۷۸؛ بخش دوم (بهار ۱۳۵۷)، شماره ۵۳، صص ۶۸ - ۱۳۰.
- _____. (بهار ۱۳۶۲). "گردشی در گرشاسپنامه ۱"، ایران نامه. شماره ۳، صص ۳۸۸ - ۴۲۳.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۶۸). فرهنگ سخنوران. ۲ مجلد، چاپ اول، تهران: طلایه
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۸۶). راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق. به سعی و تصحیح محمد اقبال با مقدمه استاد بدیع الزمان فروزانفر [و تصحیحات] استاد مجتبی مینوی. تهران: انتشارات اساطیر.
- السمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ ق ۱۹۸۸ م). الانساب. ۵ مجلد، به تصحیح عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.

- شهبایی، محمود (۱۳۶۶). ادوار فقه. سه مجلد، چاپ دوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عبدالجلیل قزوینی رازی (۱۳۵۸). نقض معروف به بعضی مثالب التواصب فی نقض «بعض فضائح الزوافض». به تصحیح میرجلال الدین محدث. تهران: سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی.
- عوفی، محمد (۱۹۰۳). النصف الثانی من کتاب لباب الالباب از تصنیف محمد عوفی که در اوایل قرن سابع هجری نوشته شد. بسعی و اهتمام و تصحیح ادوارد برون انگلیسی. لیدن: بریل.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۸). سخن و سخنوران. چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- قائمی، فرزاد (پاییز ۱۳۹۱). «معرفی انتقادی متن شناسی و نقد متنی حماسه ناشناخته شاهنامه اسدی»، جستارهای ادبی. شماره ۱۷۸، صص ۱۰۱۰۵-۱۳۲.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۵۷) تاریخ مقدمه. تکوین زبان فارسی. تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- مجتبائی، فتح الله (۱۳۸۹). «اسدی پسر و اسدی پدر»، نامهٔ فرهنگستان. دوره ۱۱ ش ۴ (پیاپی ۴۴) زمستان ۱۳۸۹، صص ۸-۲۵.
- مجتبائی، فتح الله و علی اشرف صادقی (۱۳۶۵). لغت فرس «لغت دری» براساس نسخهٔ دانشگاه پنجاب (لاهور) و مقابله با یازده نسخهٔ دیگر و فرهنگهای معتبر قدیم فارسی نوشتهٔ ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- محمّدی خراسانی، علی (تیر ۱۳۸۹). «اسدی طوسی: مروری بر تحقیق و پژوهش در باره اسدی طوسی در اروپا»، کتاب ماه ادبیات. شماره ۱۵۳، صص ۴۶-۴۹.
- محمّدی ملایری، محمد (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران. ۵ مجلد، تهران: توس.
- محمودی، علی محمد و محمود براتی (پائیز و زمستان ۱۳۸۹). «فرجام اندیشی در گرشاسب نامه اسدی طوسی»، پژوهش دینی. شماره ۲۱، صص ۱۶۹-۱۹۵.
- منوچهری (۱۳۷۰). دیوان منوچهری دامغانی. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی. تهران: زوّار.
- نظامی گنجوی (۱۳۸۰). هفت پیکر نظامی گنجوی. به تصحیح برات زنجانی. چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۹). مخزن الاسرار. به تصحیح بهروز ثروتیان. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- واعظ بلخی، ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود (۱۳۵۰). فضائل بلخ. ترجمه فارسی عبدالله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- همایی، جلال الدین (۱۳۷۵). تاریخ ادبیات ایران. تهران: هما.

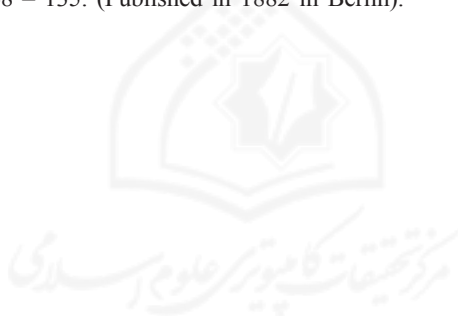
Abdullaeva, Firuza (2009). "The Bodleian Manuscript of Asadī Tūsī's Munāzara Between an Arab and a Persian: Its Place in the Transition from Ancient Debate to Classical Panegyric," *Iran*. Vol.47, pp.69 - 95.

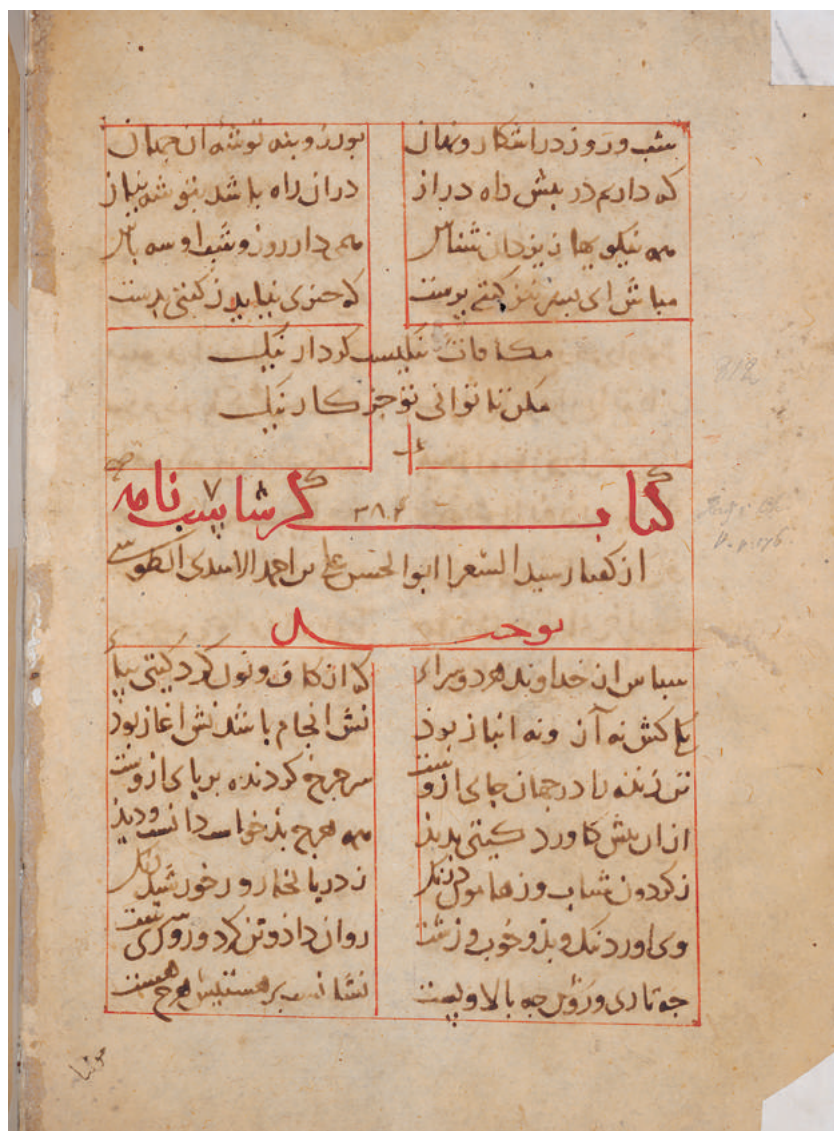
_____ (2012). "The Origins of the Munāzara Genre in New Persian Literature," in *Metaphor and Imagery in Persian Poetry*. Leiden: Brill, pp. 249 - 273.

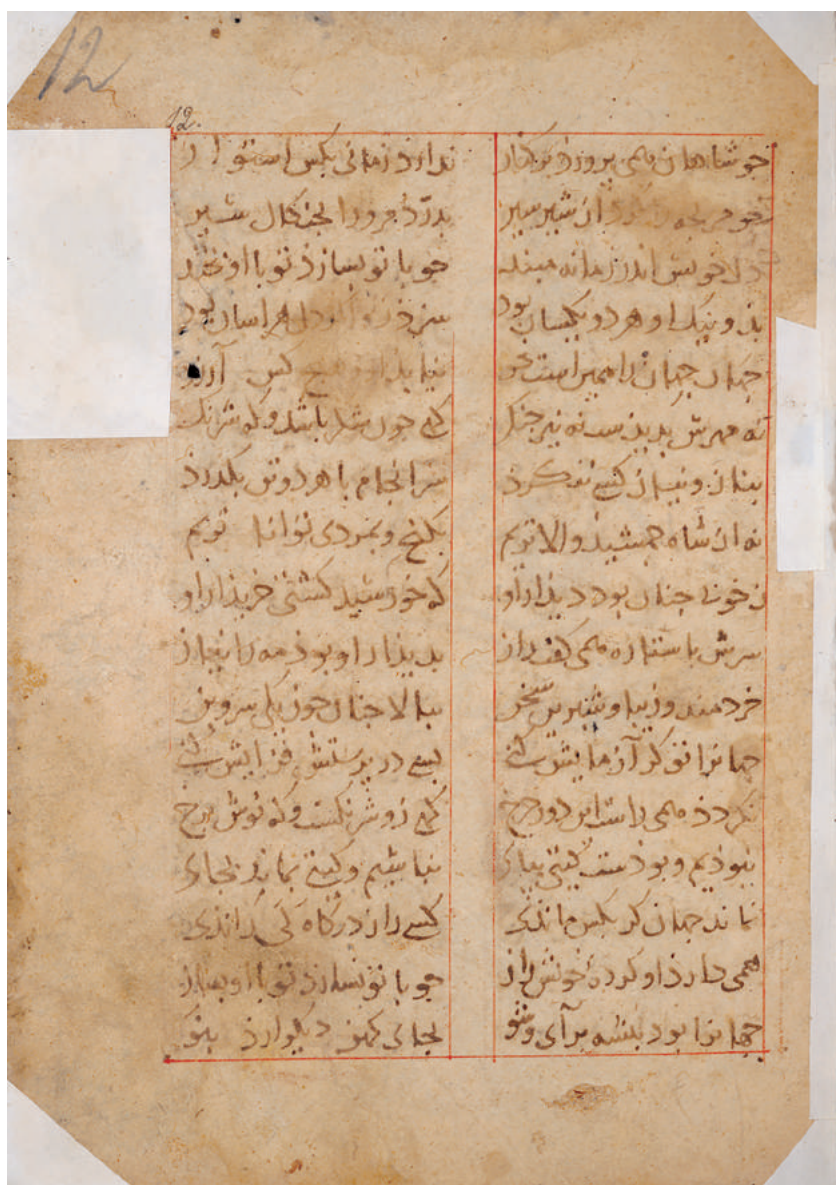
De Blois, François (1992). *Persian Literature: A Biobibliographical Survey* Begun by the Late C. A. Storey. Volume V, Part 1. London: The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland.

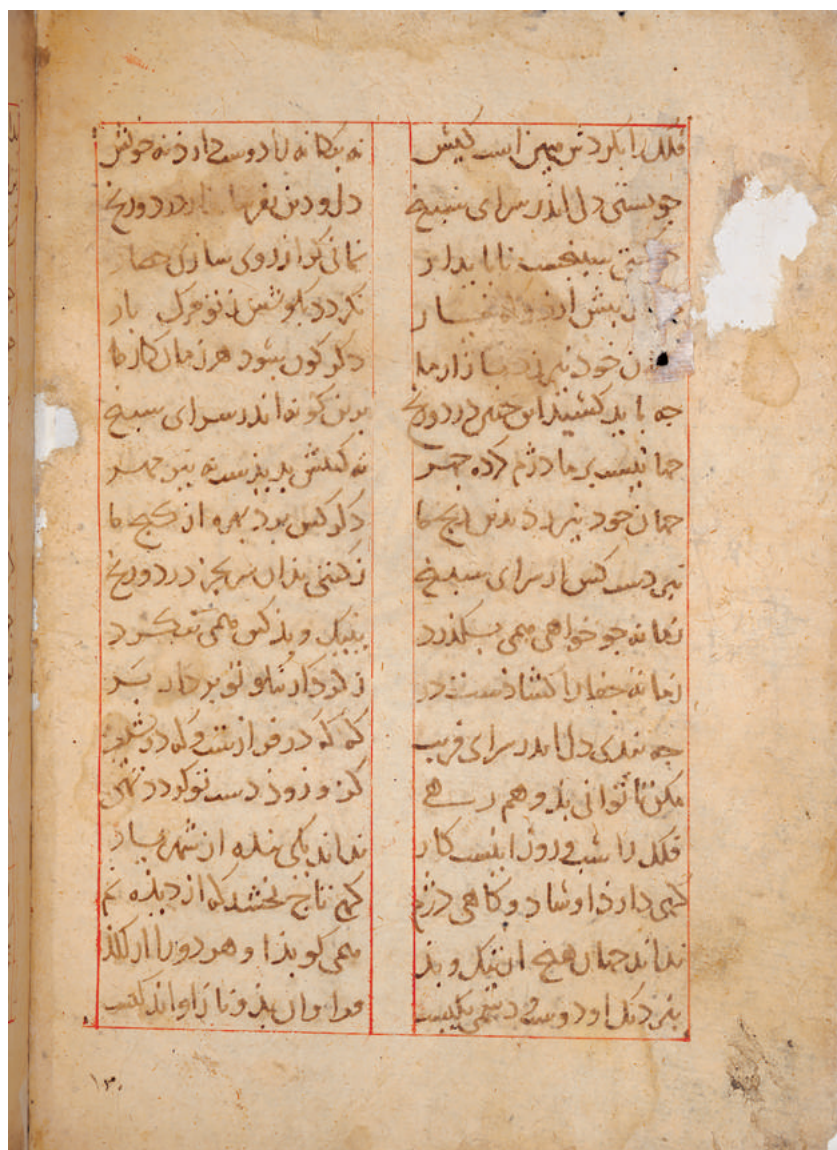
Ethé, Hermann and Edward. Sachau (1889). *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*. Part I: The Persian Manuscripts. Oxford: At the Clarendon Press.

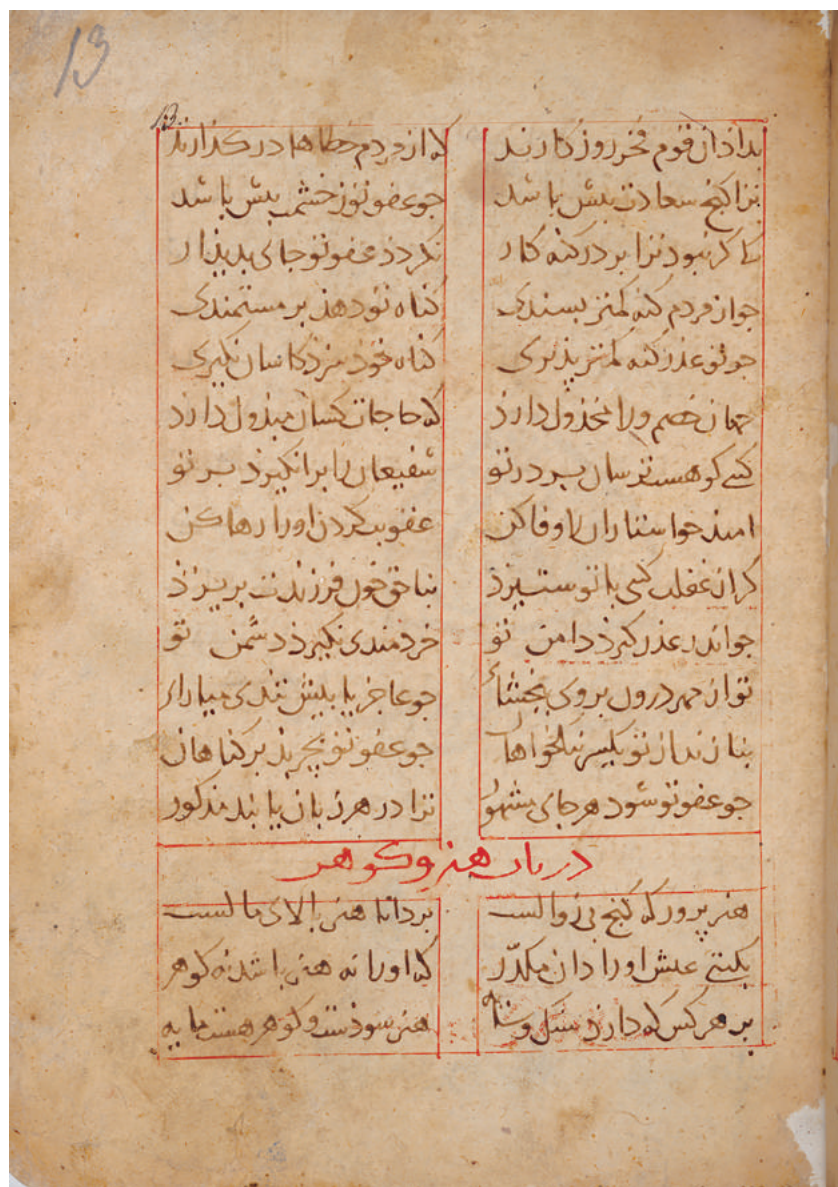
Ethé, Hermann (1882). "Überpersische Tenzonen," *Verhandlungen des fünften Internationalen Orientalisten-Congresse, gehalten zu Berlin im September 1881*. Vol.2, pt. 1, pp. 48 – 135. (Published in 1882 in Berlin).

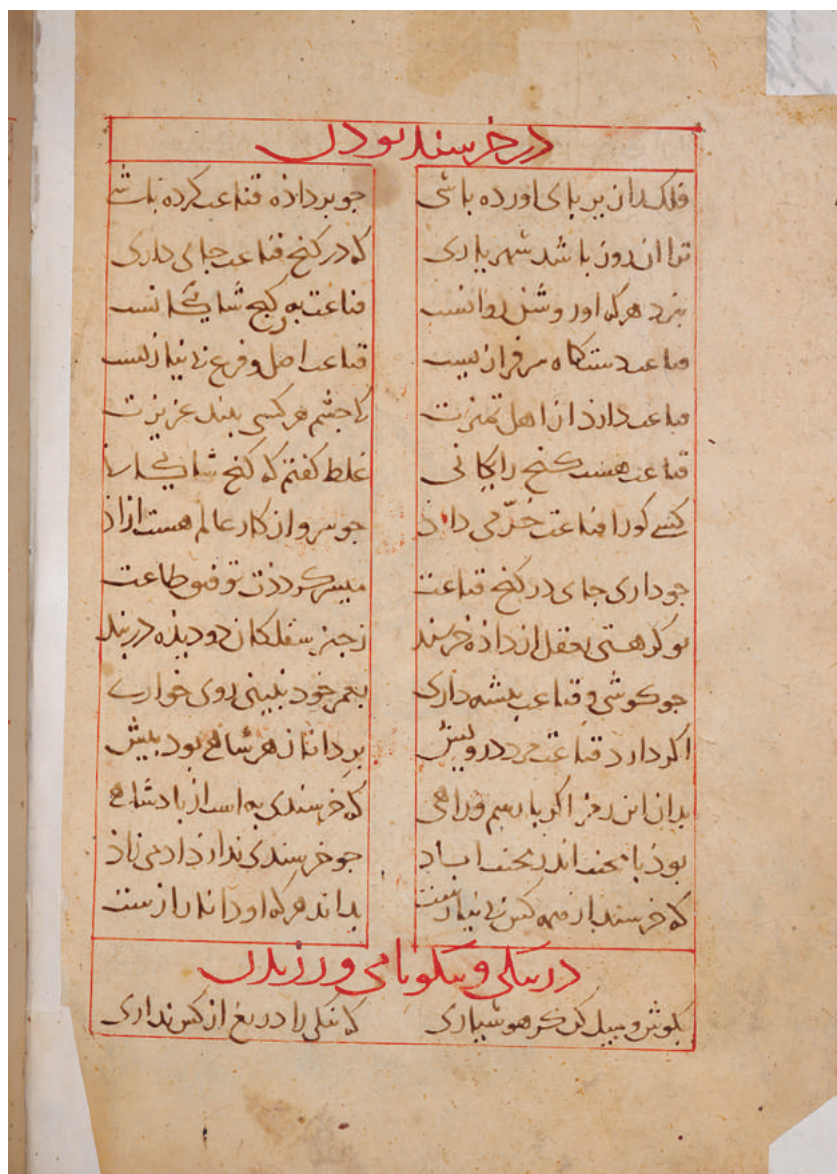












چو لولو انکه او را نیت جز بصر و هوس سیاست تو چو عقلست و در هر چون جهان خسته از اسرار این دست همه عادل از این برگزیت ابرین	چشمه انکه و را نیت جز خنجر و حصار ریاست تو حکمت ملک چون چار توی بزرگترین همه از همه اسرار کو در سر نیت یا یکس بسج و یا
بنور باشد همس معادش ز کوفت یکی و دو پس بدین ملک می بگفت تو از درخون لبس کردی از دین سم این ولایت مانند تاز و باغی بود	6 تو برآمد با سپهباش زعفر ز پرسم خویش بیاراست روی و چو ز لوطوط و زامن پسر ز عدل سواد کیا پدرت و را ساخت زامنی دیوار
نوزدها و د و در خور کوه که نیت بکجا چوسید ما مامور پدر باشد بجایش از تو نشستی رواست انکه برین که با او کردی نو عیسی را نیک	7 دور نشدی و را ندی ز نیم انهار پسر از تو عجب چون تو کج علم و قار بجایگاه پدر یک که دشمن عذار نه عاق کشتی در وی جسته است آزار
یکی ز غیرت کردی که از نما بعد سوار کرد و پس آن بود که روز و خجسته با دت این جاء و این روز امیر عادل شد و از تو و همان نشود	8 نخواستی که مرد این حالات و مقدار بخشم نه با اب و پلج و زین این ز عس و دولت با وی مدغم بود ولیت با طرب اعدا با غم و تیار
بگر تو پس دی را بر آسمان رفیق روزی من و چون بی طلب و مخندان ما دست طرب برود و پروتی و لولو بفضل عجم و ان عرب رفتی	9 همیشه بر تو ز لطفش شاد و عدل تبار و یکتا بر طرب اعدا با غم و تیار در عس و دولت با وی مدغم بود ولیت با طرب اعدا با غم و تیار
در اصل مشرف چو قریش اهل طرب روزی من و چون بی طلب و مخندان ما دست طرب برود و پروتی و لولو بفضل عجم و ان عرب رفتی	10 همیشه بر تو ز لطفش شاد و عدل تبار و یکتا بر طرب اعدا با غم و تیار در عس و دولت با وی مدغم بود ولیت با طرب اعدا با غم و تیار

دقائق الاشعار، كتابخانه بادليان آكسفورد، ش 37 Elliott.

۱۴	نه ست چو ماکس نمکه داشت چن	نه نیز چو ماکس مطف کردن همان	۳۷
۱۵	رج از بر ما نیز بهیخته قوی هست	هم تیغ یانی که بد دل یسندان	۳۸
۱۶	تازی زب فی مچون بادنازش	اصلی شترانی مچون کوه بکوبان	۳۹
۱۷	از مردی ماکوشتش در طلب رزق	باینه خلی بود حشر و خفتان	۴۰
۱۸	وز رزق شمار اسپه کردیم کار	بالبس مرغ بود و رکوه و ابان	۴۱
۱۹	کو نیانت زیارت که مارا	آتش که دگر شمارا و بستوان	۴۲
۲۰	دفن بنی الخیر بعین زنی است	وان همه یاران که بدند قیاس	۴۳
۲۱	هم که که دای حجت و چو زعفران	هم که که قبله مسدین و در میان	۴۴
۲۲	هم از که مات محمد بن جعفر	ور هم حق مات تخیل آمد قرآن	
۲۳	انسان در بر جانور از لفظ است	وز مایان نیست کسی بهتر از انسان	
۲۴	چیزت که نمانش بر تان نیست کی پیش	و از ابرام نام بود و سید از الوان	
۲۵	بر یان من افعال عرب چند نمودم	نمای تو بر تانی از افعال عجم ثمان	
۲۶	گفتش چو یواز کی گشتی و اکنون	پایخ ششوی بود و چو دیوانیان	
۲۷	عیب از چه کنی اهل کرمانا عجم را	چو یه ستاخ و کله عجمه شترمان	
۲۸	شاه از عجم بد چو کوه مرث و مشک	چون هم که دود و دود و پری برش نمان	
۲۹	چون شاه فریدون و چو خیر و کاکو	چون نرسی و بخرام و چو پرو و نوسان	
۳۰	چون کسری کاورد و بر و خشمه محمد	چون سرفرو و لاله پسته بار چنان	
۳۱	کردان چو زریان و چو سام و کرکتاب	چون پرن و کیو و ستری و سیم و ستاب	
۳۲	در دانش طب خبره چو این اگر یا	در حکم فلک جلد و چو جامب و خندان	
۳۳	تا چو کزین رود کی ان کس بودی	میش از عهد و مشتا و شتر از دود	
۳۴	چون حضری و عجمی و شهر مکی	و امان که زنج و حدطه و ری و کاف	
۳۵	کونی که ز ما بود و محمد پسر و غریب	لیکن تو برست همان لفظ تو تاوان	
۳۶	ان کمال محمد ز عیسی نبی آمد	وز اهل عجم حاست عیسی ازین و بنیان	

45	در قرآن هم پارسیت اینک قریظ	68	بجیل می خوانمش و نک و نکستان
46	هم از سخن ماست بسی لفظ شامینه	69	چون نیزه که خوانند همه نیک زمان
47	ما شکر کویم و شمشاکر کو سید	70	ما شک شامشک خنق مست و زان
48	وز لفظ شامیش چو باشد که زیادت	71	نه وضع ز الفاظ بهر کشور و بلدان
49	ماضی شامیکسره و دایم دشما پاک	72	پسیند ز سر صبح ز ما عاجز و حیران
50	آیت شاکر نه بر لالت و عنبر را	73	کردید بر این بدل از کفر ز حیران
51	خورد پس خون و کرا و حتر می آمد	74	کردید همه زند و نکاک اندر بنیان
52	وز این دگشتید که هر چن دشت	75	مستند و را و خرد و انجم همه ولدان
53	گر بار همه از نسب آید که کوبید		از پشت محال خلیت لب مان
54	هم ز اهل عجم بود خلیل و بر از بود		پس نایب بر ز غلام هم زمان
55	نیز این حریت ز که میرب سوخت		وز اهل عجم به پیر میرب و قطان
56	وز لفظ که تا مست نه بهتر ز عاقبت		وز موسی و عیسی و زوداد و دایان
57	در غم می از بنی آید محمد		او بود که دید از بدمان محنت چندان
58	از قصد بخون کردن و رشهر براندیش		از داون و دشنام و زبیکستن و
59	خواند و را شاع و دیوانه و عباد و		بر ویش کز فیه بدل خدمت او ثمان
60	پس طین و را زار بکشید عجم را		مرحبت و را با زنها و دیه و صنوان
61	بر جای که صفت و محراب بر اندید		خون و دوی چون علی سر و دغان
62	ما اهل عجم زین همه میکرده نکریم		و اقرار بر ادیش ابی محبت و بریان
63	در غم به کج می آید هم او نیز		از جر شاکست دوره کنده و دیران
64	فرسنگ نمر از بی ج ما بکنده ایم		ایم بکعبه ز حد بلخ و ز بلخان
65	پسیم بدل نکش و کردیم بکشتن		کریم و بخواسیم کنه ز ایند و دیان
66	مهرش نشسته شام بر بره کردن		بار و دوی و مطرب بر داشته الحان
67	عاجی زده دور چو دریا و یه آید		کسیه نه و کندش نهی از جاده و ازان

74	ما را ز شما یک سر است این سه ز سران	در غر خنجر و دلبا پست و با موال	99	بجای کمان نبش احمد
75	کتر کس ما دیده و نه پوشت و کمان	پوشند مین کستان کرباس اگر بود	100	و این است که در این جهان
76	ما واکر ما کعبه و گلشن و ایوان	ما وای شما عمار و خیم و تیل یک است	101	و این است که در این جهان
77	اریشم شتر فرش شما تخت و پالان	از بر یون در خانه ما فرش و زرتخت	102	و این است که در این جهان
78	ما و طبع و موش و صحر و ویران	مرغ و بره باشد غرضش شمارا	103	و این است که در این جهان
79	و ز بسبب شما کن که اشترو قطران	از بس تن ما دم شک آید و خنجر	104	و این است که در این جهان
80	داریم و نیاریم بسیر و نریشان	ما هر چه پرستار بود در زر و دیا	105	و این است که در این جهان
81	ببریده زنا در بفر و شید بهرستان	به امید شما شان زنا و آنچه برساند	106	و این است که در این جهان
82	ما را بود اسپم از شرف یزد و جهان	عبد الله و عبد الصمد اندر کره ما		
83	کز کوری و جلید همه بند و شیطان	عبد الصمد و عبد مناف اسم شاد است		
84	گفت بهر خلق شما یک کمان	انجای گفت از دهنش او لغاف		
85	وین تحت عنق بسته و بخت و بکریان	و شتر بدین چ غلامی آید		
86	پوشند کفن در بر و بند و نخلان	ز میان بر ما هر دو کس باشد کور		
87	و ز شتان دست نهفتند بادیان	ان صعب پامان که ز سرینان گرفتند		
88	کاین جبهت نیارست از ان شک و طعنان	رفتند که کعبه بکنند و ز شما کفش		
89	ارطیب ابا بل برایشان همه ندان	ما ششم گرفت از دونا کاه برانگند		
90	کالا شده مانده زن و منبر زند و کمان	از باقی شان باز بهار و یمن و نند		
91	و ادیم و بر اندیم ز خون و میسلمان	و بهر شما سوی کین چشمتان بکمان		
92	زین به چه بود دست و زین پیش چرخان	چیز همه تا ز شما باز سپردیم		
93	جز از خنجریت سخن راسد و سامان	و نیایی و اینت که خستم همه و اکنون		
94	کر و بدین دواچ سبب وایت فرغان	پس غرض نیست و شما که همه چون ما		
95	یکیت که مومن همه پیوسته چو اخوان	بر ما شما ز این دهنه مان شریعت		
96	آید بهر اعلی شکو و امیان	در خشم ز اموال و نه اسباب نه اهلک		

107	تا تیر سعادت همه زود جوید بر پس	تدیر سپاس است همه زود گیر و کویان
108	اجناس نبوت و خشن چو پند هرست	روان جهان خضر و خشن چو پند حیوان
109	ای جوهر زما را اثر فضل تو چاره	ای در و فلک را نظر جو تو در مان
110	فرسنگ چو لفظت و ورا عقل تو معنی	تایید چو ناست و روان نام تو همان
111	و دوران زمان اسب شد و رای را	الحکام جهان کوی شد و امر تو چو کان
112	نشان و منبت قلقت و بعد و بر	بگشت که نشان بود از سم تو سر نشان
113	زیر اگر گفت کج سخن آمد و پیش	مسواری و بر کج بود و معنی نشان
114	در آبی در کرمت منم دم عیسی موم	ای در قلقت معجزه موسی عمران
115	بر فضل عرب ان عجم چاکرت این شعر	کار است ز میدان بوست از لولو جهان
116	وان بدید عیدین پذیر از کرم خویش	عیش مکن از معنی لفظت بنقصان
117	وز هر چه درین باب سخن بود و گفت	وان کز غرض مخفی بر نزن پسیان
118	الحکام جهان تا بود از انجسم کردون	دوران زمان تا بود از کعبه کردوان
119	با دواب بهر سعد قرین باش انجم	با دوات بهر کام رس کردش دوران
120	با خواج ابوصهر عزیز و پرست شاه	در غزو و جد عید بنایید سرمان
مسواری است مناظره شب و روز		
	شمار از حجت گفتار شب و روزیم	نو کلامی که ز دل و ورنه شدت و غم
	مرد و را خاست جدال از سبب پیشی فضل	در میان رفت فراوان سخن از مدح و ذم
	گفت شب فضل شب از روز فزون مدازان	روز را بار ز شب کرد خداوند مسلم
	ز دوز و ان زیر پستند و روز عابد روز	ساجد و قایم شب راست فزون قدر و کم
	قوم را سوی مناجات شب برده کلیم	هم شب گشت رها لوط ز سپاده و جسم
	در کوکب ره تو حید خداوند جهان	هم شب پیر ایمم کرامت پیرسم
	قرچسوخ شب کرد محمد بدویم	سوی معراج شب رفت هم از بیم
	مرعی باشد سی روز بفرقان شب قدر	بهر زمانه هزار است ز بس فضل و غم